



یا مکیک در دین  
حق حق

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

خیر حمد و ثنا و بعد سر مداد ابا ابد لا منقطعوا امر الله علم را که عالم عالم  
و علم شهادت و غایت خالصه او است و عالم ایجا را که در دفتر علم  
قدیم او چون الفاظ و اعراب و لغات در سپاهی و اوقات منجم  
و مندرج بود بقا ارا و بدست قدرت خود بر همه مقتضای  
علیه ترقیم یافته جلوه ظهور بخشید و بندگان خاص خود را که اینها  
مرسلین علم الصلوة والسلام و اولیاد اکر ام و مشایخ عظام اند

رفی العالم جمیع علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت عظامه  
بمرتبه علم یقین و عین یقین و حق یقین ریش و ناب و لغز و منافی نوم  
بر سر او شان نهاده بر او زکات ملک مقتدر جلوس داده فرمان کام روانی  
رو جهان با او شان کرامت فرموده است خالق حله عالم بی خلل  
دارم او پاک است از جمیع اهل است صانع کل شیئی بی سیم او برابر  
با بود علم او بر پیشتر پس زمین انداخته او به بالاد آسمان افراخته او  
خالق ظلمت و انوار را او به بخش جان همه جاندار را او است عالم و فرعون  
او است بر سر از مغننه علم او است از بی لوشن است ابدی  
آخر شش است انسان او است سلطان بر چه خواهد او کند بی نور او در  
شه او کند او است خالق خلق از کرم عدم او است شاهی مملکت قدم  
او است خالق جمله مخلوق را او است از ق جمله موزون را  
او است بخشنده گناهی عاصیان او به راع او ذر راه گمان نه اول

بهو الآخر بهو الظاهر بهو الباطن و هو علی کل شیء قدیر و صلوة ذاکم علیته دایما  
 سرمد ابدالی ثناء الصدق علی محمد محمد باعث دنیا و دین است محمد حجت  
 العالمین است محمد بادشاهی بر دو عالم محمد باقی سبب عالم محمد منظر دار  
 الهی است محمد معینه اسرار الهی است محمد نور ذات حق عالم است  
 حبیب ماکمل حق کریم است محمد پیوسته ای مرسلین است امام امین از غیبت است  
 محمد صدق و ایمان مسلمان است محمد شفیع المظنین است محمد شرف  
 ظلمات کونین محمد انبیا فلک دارین محمد ذات او کرم متین است  
 محمد خادمشن روح الامین است محمد مالک دنیا و دین است محمد همراه  
 یقین است محمد عیسیٰ بن مریم است محمد کلام عالم را کفیل است محمد  
 شافی امراض مالک محمد گمراهان را هدایت سالک محمد اول و آخر برآمد  
 محمد باطن و ظاهر برآمد محمد صفت اول و آخر است بنیر باطن نه انوار است محمد



لا مکان است بقدر حق مکان نیست این است سبحان الله ذی  
ذات محمدی که اگر انبیا و پیغمبر و وحدت بمجموعه کثرت پائی نه نهادی بر دو عالم دنیا  
و عقبا است در کتم عدم لباس می بیک کوهان از کارخانه کن فیکون بر  
پوشیدی و نقاب با وجودی کونین از رای بود خود و اگر چه حال و بی خود را  
بنو گریخت سبحان الله ذی ذات پاک محمدی که معشوق و محبوب ابدی و مطلق  
اصیحق شده در عالم کائنات نقد عیار کامل عمر مبارک خود را در محبت و صفا  
عاشقانه و بندگی و عبودیت سنگانه چنانچه اکثر اوقات بخیر و انجا تمام بزرگان  
فان خود پادردی و گنج یار محمد المخلق محمد اضر کرده نعمت عظمی رضامند  
و خوشنودی ذات پاک حق سبحانه نفا حاصل نمیشد رسول صادق عین  
الکمال صلاه ابد علیه السالوات رسول صفتی محی العظام صلاه العبد  
بالذوات و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الواصلین و الصحابه الکریمین

صدیق اکبر و امیر سلطان و دل صمدی متین ریحی مصطفیٰ اور داجان بالیقوس

باز اندر غار گشته بار آن خیر البشر از آن شده مقبول نزد خالق جن و بشر  
بعد از آن آورد ایمان عمر عادل بر رسول گشت اندر بارگاه خالق عالم قبول

مثل ابرو گر نایاب چو عسل وجود سعادت دارین را از فضل حق بنور بود  
بعد عثمان ذی النورین ذی شرم و حیا لغت ایمان و قرص سید عالم

جامع القرآن اہل علم و کرم بکراں محمد مصطفیٰ و لطف حق ربی عمان  
 علی جاری مرتضیٰ شاه دلدل سوار ربود از جهان ظلمت کفر با دو انفقار گفت  
 پیغمبر لطف و کرم خود و ربانک من مدینه علم شمس علی ابواب و جمع اصحاب و  
 بیتہ و عشرتہ و عشرتہ و اصحابہ و علی سیدنا و مولینا و ابدنا حضرت محمد سلیم علم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين  
بعدد مراتب القدام وكثير من خاكر الخادمان بآرگاه عرش استیفاء وفضائل

سیادت و نجابت پناه شرافت و نقابت و سگاه حفاقیق و معارف انکساره  
 سید من و اینجای البرکات من الکالات معدن الحشام صدر الفضل  
 منظر الکرامات و تصرفات کائنات دقایق باطنیه و مکنونیه و حلال مشکلات ظاهریه  
 و علوم کیمیه بحر موج تجلیات ربانیه و نه زخار امر اخفائیه و الویه مسیه عالم انوار  
 و کائنات و خواص بحر جبروت و لاهوت عالم علم شریعت و مادی را بطریق  
 و مدرس علم حقیقت و محلل عقاید معرفت و المراتب علم البقین و عن البقین  
 و حق الیقین قوه المحققین اهل یقین زبده الواصلین مشیو امی کرده ضامن  
 سر حلقه زمره عاشقین سر دفتر علماء و را سخنین برگزیده علماء و مجتهدین و مرکز فاضل  
 متین شمع محفل اولیاء کرام و جراح مجلس شایسته عظام برگزیده اصفا و اولیاء  
 سیر و غستان لغزینش مردک دیده پیشش آفتاب چشمتیه آسمان  
 قادر بر کرم الاخلاق و عجم الاشفاق صاحب الوری و توکل و قناعت و صدق و صبر

[illegible]

خبر و بستاند یک غصه ای خود را بدین طایفه برست و اینک تو برای دفعه دوم  
خویش و خاندان خاص خود سروده و چون این قصه تمام شد شیخ رحیم الی احمد ملک  
دستور خود را داده بخود رسانید و از آنکه یک بار در میان گروهی گردیده بوقت سعاد و صالحت  
چشمه که اینک در پیش من در میان حسن ذات و ازل جهان فروست مقصود  
حاشا جان من از او است و وصل و معشوق علی الدیوبی هم گفت نه بخت من  
قبیله الله ایک لامر و فیما شئت و ملازم مرا جلوس گرفته باده های سفام  
برهم شرا باده را و قاسم نقل کباب طعمه امثال شهن  
چون که رحمت کردش ای ما ازین دار الفنا علم وحدت بر روزند کند و از  
چون نقایع رخسار شد و پیش او قلم بر زمین و آسمان است و طالع در قمار  
بود و آتش آفتاب و بخش اینچنان هم شمع المذنبین شد و آن او در آن  
روز و بختش بدو روز خوشتر شود و ملازمینش هر چه بود خوش کرد

بدریان

ما در این مجالش ای دریا چون کنیم زندگانی در جهان بود دریا چون کنیم  
 سخت بند بران زمین و آسمان بنگون مانده ایم در راه حیرت پروردگار  
 بر این خصل علم از فضل آن عالمیاب موجب شست شد در بارگاهش  
 بهر باب ای دریا بنده خداوند شایسته بی پایان بهیم همه نشان او  
 نشانیست در این جسم علم بی شکم شد رنگ گریز عالمی را از سر لطفش  
 و سبکتر تخم نوزب خود در سینه ما بان کاشته رفت مار کباب در غم  
 بگذاشته ما غلامان چون کنیم ای مردمان مولای ما بزرگواران فضلش  
 نعمت و لایسی ما ای زنجیرت همچو مای خشک افتاده ایم همچو مرغ غم  
 بسمل در راه مانده ایم هست روی انصاف فیله حاجات ما هست  
 روی ما بنابر کعبه سجده ما ای جلال پاک آمد مقصد ایمان ما  
 نای لای پاک آمد قوت جسم و جان ما بهر حق بنا جلال روح و نور او بلند

بهش نایاب روی عیش افرای خط مهر حق نما و افانیت را باسد لایق  
که نماند جز حالت مرطبه در و در و جان بعضی از یاران طریقت که در  
صادق دل افکار و علایق را رخ الانقیاد و سر عبودیت و حسین فدوت  
بسد اسبک بزمین عجز و خاک بپیش پای مبارک آنحضرت صلی الله علیه  
و آله می سوختند و پروانه وار از نور زبان شعله اش عشق و غلبه سوز و حرارت  
تا گریه نایاب محبت بر تنج جامه بند حال خورانی سوختند و زینها مثل  
سایه و بار خنجر در محبت و صلابت سفتین بر باد داده خاک نشین در بار  
غیض بارش شدند و مانند فراد باس عایق در بر پوشیده محنت کوه کنی حکم  
و فراتش در پیش گرفته بدر یافت بهار و صلابت شریفش جان بسیار  
بر سر میزدند و در محبت و عشق دیدن خاله روی لیا و در فرخ  
جانی و کاش به بهار شراب عشق دیدار افسار بخش از احوال صدف انعقاد خود

لایق

خود یک روز در سوخته یاد کرد و سوادی هوایش بود و با منقرض  
 بران نند که آنچه مناقب حضرت پیر سکر رضی الله تعالی عنه دیده باشند  
 باز در آنجا که در یاد افکاشت نام دیدان و خادمان و دیگران از خاص و عام  
 که تحت پرچم و در و در و احرام سخنان حالات گوناگون نمود  
 ریاضت و کشف و کرب و محبت و احسان و کمال و محبت و عبادت  
 هر چه در این قبیل از بطنش سعادتی و نفعی و عطا  
 سیرت و احادیث و کتب و تفصیل برای باسماط الغزوات  
 در نظر قبول عند ذلک الصالحین تنزیل الرحمت من الرحمن راسته و تبرک و توفیق  
 غفران مرتبت مولوی حاجی قدس سره ازین سواریش بدستور رسان  
 از من به بغیر درود بنظم چند سطور در مناقب حضرت مولانا و مرشدی  
 حضرت پیر سکر رضی الله تعالی عنه بفضل و کرم خویش حق نیاید انانی و عین توهم



نسخه

روح پاک حضرت رضی الله تعالی عنه در سنه یک هزار و صد و نه اتفاق افتاد  
 و نام این رساله امرار العظیم نهادند و شد الدولی التوفیق و محکم الی قله بود  
 نعم المولى و نعم النصير <sup>هو الله العليم روى</sup> انفق بر تقصیر و خند  
 خادم دیگر در خدمت پیر و سبیکه رضی الله تعالی عنه ششده بودیم که یک شخص  
 سبکی مانور میداد و راعه که در زمین آنحضرت رضی الله تعالی عنه کاشت میکرد  
 بجهت بیدار کالوا در راه و در حق که سلام بجناب علی کرده انما من مفعول که حضرت سید  
 در زمین حضرت ایشان را رعیت گندم کاشته بودیم چنانچه سینه و بناس تجو  
 نرومان و دینده بعد از یک شست شده است لیکن چند ماه برآمد که باران رحمت  
 نجی بار و دام سینه زراعت روی به فردگی زرد و خشک شود و عا و یکسید که حق  
 یعلانی باران رحمت میبارد و جوابش فرمودند که بهتر پس آن شخص را حضرت  
 بجناب علی رسانید بخانه حضرت بعد رفتن او فی الفور تا انوقت و به حاجت دایم

الیز

بزرگواران برادر شیرازان رحمت الهی از پستانش برای بالیدن  
طفلان نبات بریدن گرفت مانند طفلان نبات شروازی پرورش یافت  
بچنگل عمر رسیده زاد بخش گنج شدند الدوی التوفیق بهو عاقل قدر  
گشت از جانش برآمده شد ای کردگار تو گرم خوشش باران فضل عطا  
نموده سر سبز بخته سوه و از گرم تو خجسته باغ دلم زان شکفته چون نوبار  
بهو الداعی یک روز منجی قرار عهده که در زمین چاه پخته حضرت  
سیر و سبزه رضی الله تعالی عنه کاشت زراعت میکرد بحضور نور حضرت سید  
رضی الله تعالی عنه عرض بعد سلام کرد با حضرت انچه فرمود بود که زمین بدان  
قطعه را آید و آید کاشت زراعت باید کرد حضرت امامت مآل قطعه ای حله نمیکرد  
چرا که آنجا زمین در میان مفاصل چاه و قطعه است بعد بفاصله و شاد و طوطا  
و چند گز عرض و ناگزیر و شیب و سواهی همواری آن زمین آن در اعطای

خواستن استقامت که در دین راه را نور و در آن از طرف سبب و شکر در آن مقام  
حضرت ایشان با هم شده و هر یک در آن نشیب انداخته اند که آن نشیب از زمین و طعم  
برابر و هموار شود و حضرت رضی الله تعالی عنه در جوابش فرمود که منتهی فرمایید  
خدا تعالی توفیق خواهد داد که در هر دو راه رسیدن برود و در آن حضرت رضی الله تعالی عنه  
بعد از ای ناز و نواغل اشراق نور بتعالیم علم معلوم شده بود و در آن نشیب  
بخصوص غرض گنج و در آن عرض مسلم و معصوم مبارک می باشد حضرت رضی الله تعالی عنه  
و در ظاهر که در آن حضرت در امتیاز سخت و تند و زنده بود این علوم و علم  
برجاء فیه پیغم که از آن قطعه چاه تمام نشیب بار یک شده باشد و در آن راه  
همانوقت سیر آن دیوار یک بالاصاف کرده و در آن راه که در آن نشیب  
آنرا هم چنین توجه حضرت ایشان قدرت پاک حق سبحان تعالی و معانی  
شکر حق بجا آوردم و در وی التوفیق و هو علی کل شیء قدير و در آن

در باطن

در بطنم ازین رو خراب است جان غم خدا یا ازین مرض بچشم بقا با کرم  
ایمان بکین خاتم بسم الله العلم یک سرور موم برسان علیه السلام

چنانکه یکید بخت است و در وقت متأخر باران از باریدن یکست بخت غل و علم  
ان و جوایب بار عجز و شک و در دلیله و خاتم بخت و حاتم شکسته و کشته  
شدن گرفت چنانچه در آن بخت و روز یک لحظه زو لوی فلک بخت  
زنده داران حسن روی و فرستاده و لغت و لغت بخت از چهره و چهره  
و روی از بختی خود و کرده بکار زگریری عالم مشغول شد پس بعد از غلبه  
و حست بخت پر و سبک و غنی اند و غالی غنم بکرو بوقت بخت برای جانت  
مرد و بخار سه قصد بر آمدن آنچه کردند و کناره زمین از از باریده بود و وقت  
آن کناره باریده زمین از از زیاده پاد و از فرمودند که بخت زیاده پاد  
قصبت بخت و بخت حضرت محمد سید که شکر و رشید و بخت حضرت

رضی الله تعالی عنهما است آن کناره از در پادیده اندر دایره عرض کرد که یا حضرت  
کناره از در برین از در پادیده است آن کناره پادیده زیر پاشنه مبارک است پس  
الوقت از زبان قضا جبرمان آنحضرت رضی الله تعالی عنه برآمد سجد کرد  
بای پادیده و ابراهیم و یحیی و یونس و ابراهیم و یونس و ابراهیم و یونس  
رضی الله تعالی عنه فی القوم قال وقت ایر از در آسمان پادیده گرفت تا که  
در شب لوح آنرا از عیار ابره صاف گفت و اینها ساجد علی آفتاب  
لمعاذون کنان زمین و هوا بنمود فرحت افزای هجده عشت اینک گردانید الله  
الموفق و هو علی کل شیء قدير و ای عیار ابره صفا از در غم و مدد کن از خدا  
آفتاب است خود پرورد کن و از طفل مصطفی و آل امی بش تمام این دل غم  
با عشق و محبت و در کتب  
لله ابدار بطرف اهل العزم و اهل قسوه و اسعد الله تعالی فی الدارين  
الحمد

که پخته شده ساکنی رسید به همراه کرده برای حصول زینت بر سعادت  
 حضرت پیر و سنگبر رضی الله تعالی عنه روانه شد حالیکه بمنافع حاصل کرده  
 پانزده گزوه از ولایت خوردار میجو کرد و چون رفت حصول سعادت و مدار  
 فضل آثار حضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند که در روز نایب خوردار  
 بجای نایب کاغذی آنحضرت رضی الله تعالی عنه گذاشته خود بمقتضای  
 سیام خورایه روانه کرد و بر خوردار او رفتن او و شناساندن بطرف خانه  
 بسیار از بسیار منعقد و اندیشه شده لاجار از جناب علی حضرت خواست  
 حضرت پیر و سنگبر رضی الله تعالی عنه پرسید که همراه تو کیست تا دیگر  
 عرض کرد حضرت سکه یک سکه نایب خوردار همراه خود آورد و بعد از آن  
 در اینجا گذاشته خود بطرف سیام خورایه رفت پس حضرت پیر و سنگبر  
 رضی الله تعالی عنه به بر خوردار فرمود که با سوسه خود به پیر خوردار

در حایل القیاس آورده باز حضرت میخواست کرد با حضرت رضی الله تعالی عنهما  
فرمودند که باقی همراه است بر عهدا عرض کرد که بخیر ذات یا یحییٰ حضرت  
کشیفت فرمودند که برو و اله خدا کردیم پس خورد و خلوت حضرت مطهر نظر از  
بنار و بندگی بود و در آن سمت خانه خود و حق که از غرائب دور افتادی و  
در میان هوای کشید این باب مصلح باد بود چیست رفع خطره را و اطمینان  
دل غیر نیاز منزل خود زین بیان راندی و گفته دست میرزا عایان کوته  
تا بگویند بر کندی که مفاصله یک کوه یا و بالا از یک مسکن بر خور است از آن  
عبور می کنند آن جوی استاده شد اندرین اشائی عباری است  
چشمش و آن مردان عبار بطرف کناره دیگر آن جوی که از عبور کرده بطرف  
برگشت و بد که طلعت چنانچه می شد نظیر حضرت رضی الله تعالی عنهما  
برگشته است آن جوی در عین اخبار مانند تاب چار و هم برآمد بسیار اند

در این زمان

و اینک نسبت باین عهدی درآید ای لطف الله سیدی  
مومن خود را دیده ای حالا نزدیک غار خود رسیده ای و  
برای رسیدن تو آمده بودیم حالا اگر کوی ما را پس  
بروز دار عرض کرد حضرت سلا ما ملامان را بخواست جمع  
الکلمات و البرکات حضرت ایشان جان سپارد و سکنه  
کسی دیگر نیست آنچه برمی شریف درآید تر کشیم بر  
زبان طاعت نورانی آنحضرت رومی الله تعالی عما کان  
خوشید و پرده غیب شد و الله ولی التوفیق و بر علی کل  
تدریس پیران باید که وارد مرتبه کن نیکن یافته کرد و بر جا  
خاست چگونگی خادم آن باشد که از جان دل و فرزند خویش  
بخش او نباشد و ندانم مودت سرکون است  
و اینک نسبت باین عهدی درآید ای لطف الله سیدی



میران حضرت پروردگار می آید تا غنچه بود و در  
کیوتی سگونت میداشت پیش این فقیر طاهر کرد که روزی  
از قند ز کور برای در کیدی رفته بودم و متصل آن دیدم  
بغافل هم کرده یا خبری کم و پیش جوی از آب روان بود  
شبی تمهیدم شدم در آخر شب بر آن غسل کردن بطرف جوی  
نبردور قصد رفیقان در پیش داشتیم مردم انجامع آمدند و گفتند  
که هر دو طرف آبجوی بیشه سیستان و خوف شیر هم هست  
من از آنجا که ایام جوانی بود گفته او شان بجا طریا در ده شیر  
گرفته روانه شدم تا بر رسیدم بر کناره آن جوی غسل کردم  
و بارچه پوشیده روانه دیدم شدم ناگاه بشیر غریبی روی  
بیامد تا مکمل شیر من هر دو و چارم شدم شدم بشیر هم نکر  
در دست گرفته اما بسبب تنهایی و تاریکی شب و خوف بشیر

نور برانده اعمق فضا لیکن اندکی استقامت گرفت بهیوی و در حال  
شدم و رسیدن بی این بمقام رسیده باز خودم می اندوخی و در پی هر حال  
نبی راه رسیدن فضا در حال همان آرای صورت پیدا کرد و همی الم  
تعالی عظیم عینی طلعت سبب است و چون افتاب تابان در خند  
و صورت اصلی جلوه کردند و از زبان تملطت و فرمودند خاطر  
جمعید از شیر خوف کنی هیچ نیست الوقت پس است خود دیدم  
اثری از هیئت شیر بیچ و نظرم نیامد و نیز طلعت نورانی الهی  
رضی الله تعالی عنه که نور علی نور و از صورت فضا برآمده و در  
پوشیده در نظرم پرده زنی شود و بطریق در فریه رسید و  
خارج بجای آوردم و این متنو فنی و علی کلک قدرت است ای درم  
بجویشته و بدام و در بین و زان سبب دارم و این پرورد  
بجای و پس جز این و این جمله و در کس از سینه من ای مالک

همه ملایکین و نوکران دولت و مبادی شریف و شریف  
روزی شخصی به درگاه من رسید و گفت که من  
معاذ الله در ده روزی که در خدمت حضرت من  
جناب حضرت پسران خدا را ندیده ام و عافیا و کمالی که در خدمت  
میکردم و در خدمت من ترکت می نمودم و ترکت می نمودم  
حضرت پسران خدا را ندیده ام و عافیا و کمالی که در خدمت  
عفو گرفته و طهر برکت و در دست پسران خدا را ندیده ام  
باور دارم و فرمود که این شخص را در اینجا و علیه خود خدای پسران  
من گنهم از حضرت پسران خدا را ندیده ام و عافیا و کمالی که در خدمت  
فرموده حضرت من گنهم از حضرت پسران خدا را ندیده ام  
حضرت پسران خدا را ندیده ام و عافیا و کمالی که در خدمت  
گنهم از حضرت پسران خدا را ندیده ام و عافیا و کمالی که در خدمت

حضور اکبر... ای افریده عالم انس و جان چنان برکت  
اندازد و علم که گزیده نور و خورشید ایمان مستقیم تواند العلیم  
و غنی ای فقیر خیر و داد و دانی فقیر و در حضرت فضیلت و سب و نگاه  
ی حاجی الحرمین شریفین حاجی محمد ناه علیه الرحمه ساکن مریض و کویه سیدان  
که خاصه و دکرده از شهر جالندهر است ای فقیر برای زیارت خدمت سدا و تعالی  
حضرت و سبک خود فی سدا تعالی عنه و او برای ادب و ابر و خیر و در تمام  
خدمت و ناله و زاری کس با کثرتی کم زیاده برانده بود که در اتحاد و آن فقیر این  
گفت که مرا تشنگ غلیظه است کفتم برو بیشتر فریاد و بر و دل و انقیرم  
در راه چاه بجه مجاری می باشد از آن چاه جویم نوشید فقیر گفت مرا طلبید  
و لم یخ یوید بقرین که حضرت در سبک خود صاحب کمال و کمال است و طلب  
و سوال را دروغ بنویشد تا با علم و عقل ارم که حضرت در سبک خود صاحب کمال و کمال است

پیش در یاسم سخن کنان بپزدان چاه سیم بهر گفتم آری سالی در خانه  
 من دور گشت بگذام او گفت میسر نیست من و خود که در خانه نقل گذاریم و هم  
 جوان از گرم اقبال ساکن این موضع و انموضع از قدم السلام فرستاد  
 اقبال است و نام از آن در این موضع که است یک روز بر نوع و گفت و در آن  
 او در میسرش کرده و نخی ملک دست گرفته پیش من او گفت که ای  
 شما دروغ و دروغ گفتم که این دروغ برای من نیست چیست خطم انچه  
 و تیر عافیه میدارم که دروغ مرا فرستاد با اقبال گفت برای یک کمال  
 ای بنوشید گفته اند اقبال بجا آوردم و باقی هم دروغ بفرستاد و خوب  
 محظوظ و سیرده خورد و روان شد هم چند قدم زده و دیدم که کن فقیر  
 و فقیر کالاف و کرامات حضرت پیر سکندر صلی الله علیه و آله  
 و گفت چش از دم و عفا در این حکوم و در دست که بر سکندر

و بسیار واجب است که در هر روز پنجشنبه بعد از نماز  
در خانه در آن وقت بفرستند و در خط بکشند که اگر تو هم  
بفرستد و در آن وقت بفرستد که اتفاق خوردن از خانه پس  
بوقت عصر بخانه می آید و در آن وقت حضرت پیر سکری رضی الله  
عنه شریف سعادت قدم بر می آید و شکرش را بفرستد  
از جناب سلطان علی مرکه غاشیه رخصت می شود و شکرش را بفرستد  
بسمت و گویند بیدان برای زیارت پیر خود رفت و برگشت  
علی اصباح عبد اکرم افغان ساکن شهر جالپور دعوت میوه بدار به بیاب  
مقدس مع حضرت پیر سکری رضی الله عنه کرد و بوقت حاجت  
از فرزند او خان محمد چیت خلدی خادم جناب علی پادشاه حضرت پیر سکری  
رضی الله عنه میوه جالپور خاندان خاندان را به بوق افروجا نند

طرح

و آن طایفه بسیار بود و منشی نیز کاتبان و حضرت میرزا  
رضی الله تعالی عنه در زبان مبارک حکم و تعقیب شده اند و این طایفه  
فرمود که با این طرف همراه میشویم پس در روز حضرت سید محمد باقر  
بر سر پشته نشستیم و نوروزی میبرد و مشغول خدمت و یاد آوردن  
طرح بود و سید کریم الله تعالی علیه یستم حینه نوازی و غلام پرورد  
بوی این حقیر در تجوید و اندکی یستم بعد فرمودند که ای عبد الله  
سید محمد و یستم یستم که این اشارت فیض است از آن صاحب  
که در دروازه راه دوازده این سید گشت و من بعد تا دل میبرد  
حضرت سید محمد کریم الله تعالی علیه مع جواد خدایم در دولت خانه  
فیض کاشانه خود چون اقامت رسید و سید محمد که خانها و سید قتل  
فرمود و تعقیب و یستم و سید محمد که سید محمد که اقامت سید محمد

نوروز

بخشاید و در بوف شب طبعهای اسرار پرده که نه نش از نظم طبعها  
 بشنود بدمند و از مطلع خاص بند کمالی برای خود از خادمان  
 بارگاه عرش استیاء برام ما هم باران رسید و خورم بعد از آن باز  
 خشن گذارده حضرت سرت پرده رضی الله تعالی عنیه چهار بار استراحت  
 نمودند و بعد از آن خدمت کبیر پیش رفتیم بعد ساعتی حضرت  
 رضی الله تعالی عنیه بفرموده از محاط طبعها و موقوفه که تا گوشت  
 شده خورد و در گوشت بر او خاطرهای طلبیده بودیم ازین خطاب  
 جان بخش فرمود و معلوم گشت که این است از حضرت دینی است که در روز  
 مدخل این سال از راه باغینه بود و الدولی التوفیق و بی علی کل  
 قدیر پیش میمان غذا از بی صدق و یقین بدو فرستادند و باقی  
 در وقت در خدمت ایشان تا نوینی خدمت ایشان بکنایه و مدخل



که پیش از این در عالم غیب بود

موانع را تعلیم روزی شخصی بکشد

و خصوصاً بحال آورده طایر از ذکر بدست یکسای کنش را کم نماند

که اینها آورده شد و اولی روزی در رفته است از چنان روزی که

نیکو است و این یک شیخ و پیر گفته که من جوان مانند صحبت و کل پیر نور

بسطا بنور دیده ام امیر شاه پیر تو همچون باشد بر طبق گفته او

روشن و صمیمی در پیش منم این است که پیر است

حضرت رضی الله تعالی عنده است مبارک در یکا و مشکال است

صاحبان می دانست و دعا کرد و بانی هر دو یکی در میان

طرف شرق و این مورد در عین راه او خواهد بود اول پیر خود در آن

به پیش روی پس از آن شخص در یکا و حضرت سن و عید انوار

روز دیگر حضرت عیسیٰ عیسیٰ علیه السلام را به قیام که استیضای جناب مقدس علیهم السلام حضرت  
پیر و سید رضی الله تعالی عنه باز آمد و بیانات بجای آورد و عرض نمود که حضرت سید  
الله تعالی بنی و جم غفیره ذات جمع الکمال حضرت را در یک گاه سید کاظم  
و آمد بتوجه حضرت ایشان سپید از این همان دیده که حضرت را از موقوفه  
میرجا خود آورده ام الله و الله علی الموفق و بعد علی کل شیء قدیر  
فرز عزیز که از خدمت و بران مبارک و از جناب پیر و مادر حکما گشته  
فرمان مبارک روز شب خدمت او گریسته بماند با ادب پیر و مادر سراندر

حق اولی مهربانی احسان مبارک و تشبیه هم هو الله العظیم شیخ فتح محمد بن محمد  
که یک از این جناب فیض انصاری حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه  
که در پیش آنحضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه آمده عرض نمود که از سبب زنی  
در یکاری استیضای آنکه هم بخوانم که خدمت جناب علی او سلم و طاعت و غیره

و بخت آخری سازم و بانی هر خود بخودند که عاقبت هم حضرت سر و سگرمی  
تعالی عنه در جوابش فرمودند برو کار تو که یک دیگر در پیش گیر باز او عرض کرد که تو حق  
اسباب نمی گری پیش خود بخودم بار حضرت سر و سگرمی رضی الله تعالی عنه از راه  
و ظیف خود و دروسی و کوشش در راهش کتب گری کن چنانچه حدیث  
آمده است السعی و منی والدی عام من الدیون تعالی بهر و خوب و هر که در  
لمی خلوت حضرت از این راه خوش استباه مظهر بطار آرم و عیانت بر  
صدق و اعماد خود پوشیده می خورفت بود و رای بعد و روح  
اسپایز جای بدست آمد و در کار او بنده یک خان مرجم فوجدار و در راه  
نمود و حکمت و انعام منسلک گردید و بنوبه حضرت سر و سگرمی رضی الله تعالی عنه  
نمی تعلیم رسیدی نمود دولت و جمیعت و وسعت از و نش و خود و در  
پیرفت تا که عرض کرد که در محضر حضرت جعفری و سید و در پیشگاه

کواری غامض و غم گذارنده در شهر سمرقند در سر کار نواز صدیق بختیار  
 مریدم که فواید بسیار بدو یکدیگر بنیاد در پوست و قیاس شهرتند  
 شیخ و در بنا حضرت پرور سید علی الدین عالی علیه برود خود از زحمات  
 کرمه بزرگ و کرمه عالی اجل شایسته بودیم بکرم و فضل خویش و بهمن قیود  
 محبت و کامرانی محبتان و در سبک افتاده کان حضرت پرور سید  
 رضی الله تعالی عنه این بنا شدند از شهر سمرقند جمعیت و اقوام  
 رفق و خواجگان و دل باز منزل حبیبی عذابت و برای سکونت  
 جناب مقدس مع یک منزل توپا پنجه و یک پنجه دیوار از شهر سمرقند  
 حضرت پرور کاظمه فضل کرمه پرور سید علی الدین عالی علیه برود  
 در یک ایام نواب مغفور بر تپه نابل با و اقوام منعمه حاکم مسکن انکار و اندیشه  
 جمعیت و متبوی حبیبی عذابت و دل باز و در یافت و فنی که خاطر نشیمن

زینوی و عیش حضرت معناه و جلال طهری است و شکنج و کشت  
 مقصود هم آنست که از روی دل گوشت دستا عطا الی علم و درود  
 باوخت یک مثل حویله بخت بخت منع خند زار و ریه و یک باغ برود  
 دیوار بخت و در زان اندر و نشانی بخت بخت بخت با حسی کم و کسر  
 معونه و در معناه بخت و در خشان میوه دار بسیار و غیر بخت منع  
 هزار و پیکر و در زان شمع معز الیه بخت مقدس معز حضرت سر و سر  
 رضی الله تعالی عنه شرف قدم بوسیله حاصلست و در بخت و در و در  
 و بوسیله حافظ نظر محمد رحوم حضرت سر و سر رضی الله تعالی عنه  
 در شهر سر خند بخت خود بوده طریقه خدمت گمان گوی خند بخت صلی  
 و در عیش گرفت و یک مثل مزبوره معونه باغ بخت یک حضرت سر و سر  
 بختی بخت بخت و بخت و در زان بخت و در بخت بخت بخت بخت بخت

این مقام بدان طاعت است که حضرت این باروم تمام یک خنده و بیاد  
 و کوشش این شهر خند را بنده تا که این باروم تمام رنگی محصول سعادت  
 خدمت عبادت عباد حق اندر شرف اندر نشو و حضرت پر و شکر حق  
 تعالی عنده این پیچ جو بس نفوذ و بعد از شهر فتنه این  
 زنجیر که بنان دبی و مس فروری و خلق و بکنای معروض و مشهور است  
 بود او هم در جایت یک خدمت پر و شکر حق تعالی عنده خدمت و اعتقاد  
 بر وجه کمال طاعت و برای حصول سعادت زیارت بر افاضت حضرت  
 پر و شکر حق تعالی عنده اکثر اوقات بی آرد و نواب مغفولان <sup>مستدرا</sup>  
 فایت عدم حصول دست هزار و پاره چیری کم زاده پابانی محصول <sup>صفحت</sup>  
 تمام او در زندان قید و او در <sup>اولد</sup> ~~کتاب~~ <sup>کتاب</sup> لایق کار و دینی و محاسن  
 زبیدی است خدمت که استیلاقی خود او از و احصای نعل و

بهائی دیگر خدا غفور و ذیاب مقرر دادند و او را از قید خلاص گردانیدند  
 و به سبب این در چهار سال بعد یک حضرت پیر سکرانی از قتل  
 انماست خود حضرت سحر است بگویند و ما هم از این شورش و ظلم هر کم آن حضرت  
 یعنی آنکه گفته فرمودند که آنچه میدادیم بگویند و گفت که اگر حضرت ایشان  
 از روی بنده نوزنی در کمین است برای خلاصی خودی است فتح و فواید  
 که بابت زندانیانی که بزرگترین است ضامن شده و از قید خلاص کنند  
 و از عذاب تیدواران در جهنم است او خواهیم شد اما بشیر طکر زده  
 بشیر نموده یا بشیر در عرصه پیشش ماه لایمی خواهیم کرد حضرت پیر سکر  
 رضی الله تعالی عنه فرمودند که برتر چون بعد چند روز که فتح و فواید  
 بانی و فواید خود سعادت و فواید خدام عبادتگاه است و بعد  
 حضرت پیر سکر رضی الله تعالی عنه پیش فتح و فواید کای است که کای

میگویم باین برای احتیاط و بیازردگی خاطر قبول کنی مایه خوشی خاطر تو  
 میباید بداند است بخشی خاطر خود و حصول مطلب است که از خود میترس  
 و آنی که هر که خود قبول و قرار دهد خود گردین خویش است پس خبر است  
 رضی الله تعالی عنه کوشیده و میباید بچی شمع منوره ظاهر و شمع فروخته  
 پیوسته بگر فی الله تعالی عنه است پس از آن خوش غمخ عالوتت نزد تو  
 صاحب مقصد و فصل کرده و میباید بچوس الله فردضانی خوابت مبلغ  
 ز میباید بچوس در وقت دیوانه نواز مقصود داخل کرده و میباید بچوس  
 از میباید بچوس بمانند آورده و خوش شمع منوره چند روز در خانه بماند و باز  
 بایل کوی به رفت و بعد غفرت به بار میزد و خود که در میان مشرک و مشرک  
 و دوم معنی زن و فرزند خود در ملک بیان حضرت پرست بگر رضی الله عنه  
 مشک که بچوس در راه طلب از رضایت از میباید بچوس فرستاده و بار میزد آن



بنمیدار مظلوم مظلومه کاشیده طلب ز کرده زمیندار مظلوم و چو کشتی گفت  
 اگر در این فرصت شنبای ز حاصل سبزه نوار باد غلامی بلیغ و  
 چندین مرتبه چو در قید مانی چنانچه بخت میگرداند عالی حضرت پرورشگر  
 رضی الله تعالی عنه تقرر در موعده ام و بجا و عذر معذوره است  
 ادای بخوانم موعود با بجهنم طور پاره و دست بکرمت جلال و سوال داد  
 زرو موعود فحاشی در آمد آخر اهرام شمع موزاییه بابر در خود از قام یافت که  
 زمیندار مظلوم را در همان زندان سپرده فروختن از دیوانان توان  
 بر آورده بمس منتهای نامیده زمیندار مظلوم را بمرله خویش بوزان روان  
 گردید چون برگاه بود این راستای راه رسیدند زمیندار بمس را الله  
 اگر مری خوش بخت میرد سبزه رضی الله تعالی عنه سلام موعود و قد عیسه  
 بر دم بس و نمیدار بدو بایم در جبهات مقدس مع حضرت پرورشگر

محفل علم در سید زین العابدین و کورثت بجای آورده و پیوسته شدند و  
 مظلوم تمام حقیقت طلب و باعث آن و رفتن خویش طرف ندان یکیک  
 بجناب حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه شرح و تبیان در آورده و حضرت  
 در زمان خواست حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه مجروح شدند و چون حاش  
 نصیب چشم و در آورده بنوعی از مظلوم فرمودند و در حق تعالی خلاص خواهد شد و  
 بجای از مظلوم خود سید که در عید طفولیت بدینش بطریق نیاز نجابت مقید  
 حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه سپرده بود و او در سبک مردان خاص  
 مشایخ و به جمیع علوم عربی و اصول و فقه و علم بوسله بنده عالمی قدس  
 و جلالت کندی سزاوارتی یافت و نامش با خوش معتمد خاص و مختار عام کار  
 بار و کماله عرش استیفاء حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عنه اند فرمودند  
 که ای خاتم نبی و خیر و اسباب شدند و بسبب جانپور روانه شود و حلقه

که حضرت محمد بهای عالم است که خدام بارگاه عالی حضور خاندان کائنات  
و تبریکه کارای خدام بنام علی و اس گروفت انقدر بایست فرستادن  
که خواهد شد برادرش دست سیر به چشم برآید گفت که حضرت  
بجایوت نفی فرمود گفت که این کار مبارک و نیکو است برست مبارک خود  
است بلکه اگر به غلبه برکت است چاره نیکو است به دست مبارک  
مبارک دیدار مظلوم را بهر آفریده و بهر کائنات زندان بهر خود  
شیخ منور از نور و یوایان نواب مغفور را در ده موقیام حقیقت ز مبارک  
مظلوم و خشم و غضب که خشی حضرت سر و دستگیر می انداختی غنچه شیخ منور  
فرستاد و نواب مغفور خود بخود ز مبارک مظلوم را از غنچه خشی و دست  
طلبید و شیخ و شفت و مهربانی می جانش هر دو خود حضرت  
و گفت که بهر بخت خود بخاطر جمع در کار بار مشغول بایست و از علم ز مظلوم

1

پنجمه و پیر شمعان مودوم و باقی از ازم سینه ایستاده ادای کرده باشند  
 پس ازین بعد چند روزی است که منرا از بیکه یایل آورده شرف سعادت  
 قدم بچهره بند کافا شرف گشته اند و استقار بر قدم مبارک  
 حضرت پیر و سید رضی الله تعالی عندها و کرا بود سعی ایجا و میر حرم  
 که سرش را از قدم مبارک او برتر گرفته و برای با سخا و خفا و معنور عتاب  
 برادر تعجیل را در قصص معطل انداخته خانه بر حزن و ملال شیخ منرا از حرم  
 بجنبه چند روز کارهای استقامت پذیرفت و این فقیر بر فقر  
 بعد از این ایام فرخته انجام بخت اقباس در حصول نوب سعادت  
 و در چاه نعمت جاودانی بجانب حضرت قبله پیر و سید رضی الله تعالی  
 عنه قدس سره سر نهاده و این مقام بر او بر و این فقیر بر تقصیر و تقصیر  
 و بعد از این که چهار ماه با شری کم زیاده سعادت و نعمت ابدی از

فنا یک نفس محاکمه می دنیا حضرت رضی الله تعالی عنه خلاصه  
خلعت رخصت مطرز بل از هزاران هزاران طوبی و جمعیت روحانی  
در غنای و ذریعت پوسیده بخانه خود و فرستاد بگو اهل که مولد فقیر  
در رسید بعد چند ايام یک شخص معترف و توانست علم فارسی ساکن فقره مولد  
فقیر تر فقیر تر از این احوال و ظاهر کرد که مرشد و با فو یک شخص غریب  
من بود و با هم متفق و در هر یک حلی بخت و بر آنه میگویم و بان مرید  
آشنا و می رسم که این حلی و بران خسته افتاده از این کتب اود و  
گفت که این حلی شیخ قمع محمد نامی مرید و طایفه شیخ الشیخ و الله  
حضرت شیخ علم الهدی الحسینی الحسینی الجاندیری است باز او می رسم که این  
حلی را بر این شکل و این طور و بران و خراب افتاده است آن شخص گفت که او  
بخدمت آن حضرت رضی الله تعالی عنه است و خدمت شیخ فیض بخش نمدار است

پس شروع فرمود و بعد از آنکه در میان شهرت رضی الله تعالی عنده  
 چشم و غایت که گفته بودند او گفته شد و از دار الفناء به دار بقا شتافت  
 بدین واسطه چون ایام دوری بود برای او و برای او کرده شکسته افتاده  
 و هر سه دو سه ماه بعد از آن ایام دوری در قریه مسکن خود انحراف  
 پیر و مسکن رضی الله تعالی عنده نیز زینت شمس ساله بود و در آن روز  
 در است خانه قبض کاشانه خود شدند بعد از یک ماه از آمدن آنحضرت قبله بنیاد  
 رضی الله تعالی عنده خبر شد آنروز رسید که شیخ فتح محمد از قریه باغی باغبان  
 چاه و چاه باکم باه سواران ملازمان خود کوچیده بسمت قلعه منطبقه  
 که بر سر حد فاعله زمیندار بود و از قریه نیایم انداخته بعد میرفت و نیامایی  
 زمیندار و شیخ معز الله بسمت صفا کردن انقلاب بسمت حاکم و حضرت  
 بعد از آنکه در میان سواران زمیندار در گذشت شیخ معز الله در کس که فرمود

فرمود خودنوشت که سوزی شیخ عزالدین عیسی علیه السلام بدانان مدرس سوره  
 زمیداران انگلیس گاه چرخند فیمابین جبهات واقع گردید بعضی را  
 اولدینم تیرندوق طایر جان شیخ شربت از جام اجل شید عرصه  
 پوشش بدیاس رنگین شهادت گردیده و بسو آسمان بجا برتر  
 کوفته در سبزه زار حسن باغ خلدیرین خرامان گشت و الله اعلم بالصواب  
 و الله وانا لله راجعون سبحان الله عز وجل حق چه در احد پاک حق جل  
 جلاله هرگز نامرادی نیستند نه مشتری خود پرست و نه خود بینی و خدمت و فرمان  
 برداری این است بندگان و محکومی فرمان حق است هر که در دنیا این را بداند  
 در دوزخ جان برادر دل نماند گشت و از خود پرست جوایز خود کاهی شد  
 ز دوزخی باعث بدنامی شد بخود کاهی مروپس عزیزان  
 کلامی که در پی پی نمیزان الله ولی التوفیق و هو اعلم بالشئ قدیر

هست غنیمت اولیا خود عین غنیمت حق حایل کن خدا پرست غنیمت  
 تابناکی بس زبیل ثانوی خدمتش از مال و جان خود بکن تو که یابی  
 زمین سبب بوی رکلا از غنیمت بیوا الله العالم شما جان زبید زبوع  
 یکوال که مکن و مولد ایغیر غنیمت در آغیر غنیمت چغت از بارگاه  
 مقدس معلی ارفع اعلی حضرت پیر و سنگر رضی الله تعالی عنه با صدق و دل  
 و ارادت کائنات در خدمت و عبودیت خود پوشیده بود از چند روز کار بخیر علی  
 معالی حضرت سید کائنات رضی الله تعالی عنه عرضی حاجت ملل خود می نمودن از  
 حضور سید کائنات بابت که با حضرت نبی دین دنیا سلاقت ایقلام از دست کشید  
 عرضی و خداوندون مقرر و کار بار زبیداری بواسطه علم کفار و حکومت آنها  
 خیال دل بکش هم است پیش ازین که خاک آستان حضرت پیر زبید  
 مخرج از او دل خود انکار زبید حضرت سید کائنات سید پرورم شایع خیر خودم



بهر سوی که رخ دلم رواند بیکر و میرفت الحاکم رستم فیوال فرودست نزد افغان و پادشاه  
 افغانه و در افع غلامی بر چنین صدق و اعتقاد و طوق عبودیت و بگریز انقباض  
 مبدار و بدون امر و ارشاد بنده کالغیا حضرت اقدس و ارفع جانی حرکت و دراز  
 کردن نمی توان و این غلام از خدمت پادشاه احمد شاه که پادشاه قندهار  
 و کابل است بوسیده و در پناه شاه طغی و در پرتو رابطة معرفت و ارشاد و  
 طریقه اخلاص و تقویست مبدار و اگر حکم عالی مقدس معاصر حضرت بنده کالغیا در فتن  
 ملک قندهار و کابل بحال اینقدوی شرف افغان و پادشاه قندهار و فتن الملک در پرتو  
 و الله در آنچه ارشاد معاصر شود بر این عمل نماید الخ حضرت سرور سکر علی ایضا  
 در جویس اقامت قضا تو نم بدین مضمون فرست مشحون فرمود و یکی ملک قندهار  
 و کابل به نیست و در فتن آنجا فایده ندارد اگر قصد رفتن و سفر نماید پیش  
 بطریق و خدمت شاه جهان آباد بروس خان صدیق و در فرمان فتن

لازم شد خان حضرت بنده کالفا بانی عهد از بلاد مان خود روانه سمیانه  
 جهان آباد شد بعد چند روز قطع امر حالت طبع مساوت بموقعه نجر و عاقبت  
 در شاه جهان آباد رسیده بعد از آنکه خان وزیر اعظم بادشاه علی الورک آباد  
 ملک و مناسبت نشان است و در خود وزیر اعظم و قابلیت و اهل  
 و مرد و فمیده و دانستند و دیده و دانسته برای تحصیل از بهای خود فرستاد  
 و سنده حکومت انجا با و داد و بعد از آن امام خیر مرگه شاه احمد شاه قندهار  
 و نام سابی کرتی پیش و کشتن و وزیر شاه و بیارامه و وزیر و  
 دیگر شهره افان کشت پس فرموده حضرت پیر و سنگه رضی الله تعالی  
 بشهادت خان که ملک قندهار و کابل و معین و رفتی انجا فایده مند  
 بنظر موبست شد مردان خدا خدا را ببندد اسرارش و اسکا کینه  
 دل خیر نه شد نیست بعالم ظاهر و در آینه دل خویش مصفا بسند و حاضر

فرستادند از این بنا که حکومت از دست بسین نزد حصول بجا گردید  
 موافق فرمود و حاجی نمایان چون در محضر و خانم خدیجه آمد در گی طاهر جدا گانه و ماند  
 پس خانم خدیجه از این جانب طرف شده و با وزیر الملک نواب نجف خان ملوک گشت  
 و وزیر الملک بعد از چند روز خانم خدیجه را همراه خود برده به پادشاه عالم بنامه ملازمت  
 گمازیده و در پناه ایران ایستاده گان پیش پای تخت سلطان و  
 ایستاده بودند که خبر ظلم و تعدی زمیندار حجت سور صاحب بناد باغی در  
 پادشاه عالم بنامه بطرف امکان دولت معایان حضرت در پیشگاه  
 و گفتند که امر حلیل القدر پادشاه کمین بنامه را فرمان برداری نمود هر چه  
 زمیندار باغی بناد کمر میبازد در دلاوری بر میان مبارزت و مبارزت  
 بسته شد و در کوشش در استقامت و شهنش زمیندار باغی بناد بنامه  
 پیشتر خانم خدیجه و وزیر الملک نواب نجف خان کشته بود که از راه کاه



[illegible]

چنگ بستند قند و چون در میان گنجینه دار و نهان گنج  
 شای چشمت کرده عاقبت آن بر طبعان نمودند برکت حقان کداز  
 نور باد خزان بر دین حق افتد زخم شیر آفتابان را بجای گشت برکت حق  
 در عازت چشم رست نه فصل و کرم قاور و الجلال و دست یاری الطاف  
 و در وجود و سید رضی الله تعالی عنه باد و باغ فتح و نصرت بر کدو از انواع قاهر  
 و زبیر و غیره و در کل مضمون السلام بگفت و مابعد نظرمین السو و مع  
 نصیب قدوسی او و در دست خلد و فیه پاره دارکان سلطه قاهر و  
 گشت جل بوضع و نصرت و زود گشت کفره فخره و خیم العاقبت و  
 مراجعت خانقاه بنیاد ارخان بلوچ که مله زم سر کای و خاستن از الیه و  
 که چند و سکه در دست مایه و گفت که سر چند و سکه و در دایره او و بر <sup>قلعه</sup>  
 آلوده ام خانقاه که گفت که هر مان شده سر و در انشان بدو پس خانقاه

نمودند و بدین ترتیب یکجا شدند و در آنجا که در آنجا حضور یافتند و آنجا که  
فرستادند و حضرت با اسم خاتم النبیین قرار یافت خلعت فاخره خانم از او بپوشید  
خلعت دیگر برای جمعی از آن معلیه و غیره از حضور معجای پادشاه خود بپوشید و  
سروانها را به خطاطی فرستاد و پادشاه شهاب خان موم منصب نیز بر سر  
دو دست بچکانه سر فراری یافت و از حضور لامع انور خود بپوشید و آنجا که  
فرمان عالی صادر گردید که این برکات و اینچه خدایکند پیش ملک در پیش  
خدا یاری از آن است انقدری جمعی از آن غیرت کردند و بر منصب او حمله  
کردند و حضرت دست ملک تمام خانم را به اسحاکم یافت و نام مایان هیچ نداشتند  
پس جمعی از آن معلیه با وزیر الملک مشورت کردند و گفتند که اگر این مرد بخانی  
می نشست خیار گشت و دیگر کسی است آورده بپند می گرفت قدر و عزت و حکومت  
شما و مایان هیچ نخواهد بود و بهتر آنست که یاوران جفا ندهد و از خود منصرف

و در این زمان که...

ص ۱۰۰

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...

و در این زمان که...



و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

و در این میان که در میان این دو خط و خط دیگر

[illegible]

سید محمد تقی میر

اسی طرح کہ یہ سنت و عبادت میں جو کچھ ہو

مجلس ۱۲۸

ام بدیع حمایت یافتند و اگر چه نراره در میان خود

برای اطلاع شما به استحضار می‌رساند که

تجارت و ترانزیت در منطقه

بجای نکرده و در دسترس دهان من قرار نمی گیرد

مقام از حضرت پیرایه پور و ملا قریب الله

100-443886-100

1. *What is the purpose of the study?*  
 2. *What are the research questions or hypotheses?*  
 3. *What is the study design?*  
 4. *What are the participants and sample size?*  
 5. *What are the variables and measurement tools?*  
 6. *What are the data analysis methods?*  
 7. *What are the results and conclusions?*  
 8. *What are the limitations and strengths?*  
 9. *What are the implications for practice and research?*  
 10. *What are the ethical considerations?*

نقشه دهم

تشیف و هو الله العليم شیخ و مکنی نامی که معزین و معزین  
 و معزیه حضرت پیر و سکر رعی الله عاقله بود که دوکان کندم دارد  
 شکسته غلام و شیخ میزد و از تو به پیر و سکر رعی الله عاقله معزین  
 و سبب کاش از اینوی خود از ان مثل آسمان پر نعمتی  
 خیر و درین خوراک روزمره خدام جابجاست و بواسطه عدم حصول  
 اینست بیک نفر بطریق مرض از یک خرد و دوکان دار بردا  
 و این شیخ اندر ده بجای خیرست قله دین فیضه بوسه شده و  
 که در حضرت پیر شد پیش این خراج خوراک روزمره خدام جابجاست  
 این غلام برداشت شود و می که بخدام بارگاه عرش گشته خبری  
 شود و شیخ غلام پیش این غلام غایت کرده باشد از این او پسند  
 حاضر جانون یا بعد از غمتس کردید باز او را عرض کردید باز او متفرج و زار

معصوم و شریف و مصلحتی نهاده بود و برداشت خرج و راک و در  
 توکم درگاه عالم با حضرت قیام و کعبه و باطنی را بر زمین برقیه خود لازم بود  
 که دانسته تا آنکه چند روز کار برداشت خرج معصومه دوران داشت و در هر روز  
 کردن خرج و راک و در مره و غیره از واجبات سرکار حضرت پر برکت نهاد  
 حافظ بیخ نظر محمد موعوم مغفور که در شش کرده شده مختار بود و کلامی که روز  
 حافظ موعوم بگوید و فوراً سر و حضرت نیز کلامی که حافظ موعوم بگوید  
 که صبیحه غدا از راه لطف و مهربانی باین خیر و تقصیر برای آوردن خرج این  
 از دوگان بیخ نامبرده بر زبان در قسان خود را شنید و هر روز بیخ این خیر  
 بر طبق امر عاقل تر از بیخ و در خرج و راک آن بر در طلب کرد و در حال او  
 و در که حال را قوت برداشت خرج مانده است چرا که مبلغ شصت و  
 برداشت خرج بر عاقل است ام آن زمین هم میوه بعد از آن در خرج تمام

والد قبل ازین که از دوکان هندو برداشت چرخ میشد و دو صد گستره  
 سه سوید برداشت میگشت آن هندو کاهی حرمی از زبان خود برآورد  
 بود هر چند او را معقول کردم و گفتم که ای شیخ که امروز حضرت پیر دستگیر  
 صاحب غنیه زبان مبارک خود باین فقیر ارشاد فرموده نزد تو فرستاده است  
 امروز مرا عالی مکران و سبغ تو را امروز یافت و اعلی البصاح به حاصل شد  
 بهتر پیشتر برداشت چرخ یکنی والد نه موقوف و ای شیخ هرگز معقول نشد  
 و گفته فقیر بنجامر پیآورده جواب صاف داد پس این فقیر بر تقصیر تجار متعجب  
 معطل آمده حقیقت جواب ناموا بشت ظاهر شد حضرت قبله دین دریا فرمود  
 که حافظ نظر محمد را بطلبید چون حافظ بحضور صفی کجور حضرت شد کاشان دارا  
 فرمود که ای حافظ جان وقت نرسد بر و حساب بجزا خرج شود  
 کرده بخیر را در آید از کسی بجا و من و امم گرفته باو بدهد و آنچه بدو

پنج هزار و کان او و غره محفوظ دارد و موجب آیت کرد و من توکل

عنه الله هو حسبه و من یق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً من حیث یشاء

و من یوکل علیه الله هو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء

قدراً توکل بر خدا ایستاید که روحی تعالی آید از قرآن غیب نماید فرستاد

پس ببرکت و بمن فرموده حضرت پیر و سید رضی الله عنه چه در جهان

و بعد کعبه وصال آنحضرت رضی الله عنه تا سال شصت و پنج خوارک و دو شک

و دیگر اخراجات دولتخانه فیض آید و خدمت بارگاه عرش است

بعد اخراجات عرایس که در هر سال چهار عرس بقررت عرس اول

تاریخ ششم ماه ربیع الثانی حضرت قطب الاعظم شیخ المشایخ و

حضرت عوایه معین الدین بخت عرس بهم تاریخ پنجم محرم الحرام

الشیخ خواجه الاولیاء شیخ فرید الدین گنج شکر عرس سوم تاریخ پنجم

حضرت شیخ المشایخ والدینا، شیخ محمد سعید عرفیه  
 در سن چهارم تبارخ شمس از دهم ماه صفر حضرت قطب الاقطاب  
 بن مولانا دانا صاحب شد و شفیعاً شیخ المشایخ والدینا و عارف  
 مولانا شیخ عظیم الدین الحقیقی الجالیدی تا حال مبارک در آن  
 در افضل و کرم حق تعالی باشد که هو الرزاق قد العز المبین است بین  
 توبه و فرموده آنحضرت رضی الله تعالی عنه امید و اتق و قوی میداریم که تا قیامت  
 یمانت و تقف منفصل طایفه نگار آسمان و فرشت زمر دین زمان  
 پای فرشت اکبر است چشمه افراجات آنحضرت رضی الله تعالی عنه مانند سبل بحر  
 و امواج خیران دوائی و جویانی دارد بعد روز دوم یا بیوم موقوف شدن بر دایره  
 بیخ خدام آنحضرت رضی الله تعالی عنه از دکان شیخ نامبرده انواع برادئات  
 تنک زرق و سنجی و بام بروماخت آوردند و مشتری مختار است بر آن



در هر روز آنوقت در اقامت دست کشید و در آن در خانه و بالی ایستاد

نقشب زده تمام حال و حساب عالمی او بر زدی برود و داد

و قمر سمیت او پراکنده شد و گشتند و بی بی معینی و او آواره داشت و غلظت

و بران بی نوای گردیده بود پس طلاق خود از دست گرفت و بر تفرقه خود

غریب گرفته سفر ملک و گمنام اختیار کرد و خانه خانه یکانه خود بیکانه گشت و

چشم خود دست نپس او مانده کسب مردود و محنت را و سیکله را و در هر روز

گذران میکرد و در نشن بر آغوش معنوی گمانیدن و تفریقش میخسود و در

بنجاب حضرت پیر دستگیر فی الله تعالی بآمدن مداومت و پیش خود

تا یکصد مدت ده دعا زده سال همان و تیره گذشت و سبب طایفه از سوره

طالع و خسارت بخت و در ملک مکن هر چند تک و دو و حجت جو برای کشاد

لذوق و بصیرت روزی که در یکدیگر دید و شورش نمیشد و روز شنبه در میان پر خوار

دوی خست سهرکرت تادیت مسطرزه کردید جای پای اقبال بر  
 حیث از قس قائم گشت بعد از هجرت ایام نوبت چون نیم طالعت  
 همفران شسته یا کشته دوی بیاعت سعید آورد جای کشت ساروش  
 بسوی آباد وطن پرواز کرد و وقت برآمدن او از چاه دولت و پر  
 وصول دولت عظمی میا تقییر نش از جناب کرامت باب حضرت  
 دین و دینار می انداخته در رسید بکروزش بطریق معمول وقت  
 که حضرت قلی پیر و سیکر می انداخته بر آئین اول طعام اندرون دولت  
 خود که بها او از فوضات الهی چون حبت الفردوس مالامال بود شتر  
 تری برده بودند مع پر خورده خود در آمد و پس خود را بهرون پیش خاندان  
 جناب جانفسانه خود اندرون دولت سر آقبله دارین می انداخته  
 وقت و در آنوقت آنحضرت عالم نیا که به دارین می انداخته و خود را

عیون مشهور بود و تکیه از عیون عظام خارج شد و در آن  
 در دهنده اند و گریه و زاری مصیبت و عجز و بیچارگی و زاری و تقورات  
 شوهر خود و طلبان او و در وطن بجا نه میاد و نهاد و عظم منظر عالم  
 حضرت مغفوره بر وجه بیانی خلق و حضرت حضرت میر مرشد لاری اکاه و  
 رضی الله تعالی عنه که در آنوقت حیات بود و بی شفاعت کار و در آنوقت  
 او در حضرت پیر و تکیه رضی الله تعالی عنه گفت که باها حالات فقیر  
 شوهر این زن که معاف کنید و دعا فرمایید که شوهر این بجا نه خود میاید  
 که تهریس اندرین اندک روز یا منقض گشته بود که شوهر او آمده تهریس  
 خاک سیاه است آن صفت نشان طلب عفو و ای و استغفار خود  
 از طرف و عفو فقیر است کرده و دهانه خود آبا و شد بعد از  
 تهریس با ملک گشت و که هر جان نفسی میباید و را که هر جان آفرین

در سینه یکتا و محبت بیدار است دوست خیم نموده ده خاندان کائنات کو  
 نوشت غلامه و انا ایله راجون آند و بی مکتوفین و موعظی که کسب و قدر  
 زینب بیرون پاشنه ترک پیشیدن است بی بی خود را اس کسب  
 است کار عمل نیل را در پیش خود باید گرفت زینب بی بی شاه خرد فریاد  
 است غلامه ای برادر اهل حد کاری با کسی هرگز نمی کرد که روی پریش  
 علی خاگر زرد کن محمد هم راجون آند در کلام پاکت حق از شکست خود خود  
 بی بی بیست بر کمال شریف هو الله العظیم شیخ از پیر و سبک فی الصلوة  
 سلام کردم که بیخ از خرقه جزو بان وستان و قلندران که خادم از غار زار و  
 در کمر شریف ترغیب ملای اندویردن خود را چون سور کهن عزاب و خسته  
 و اندلان بر تملیات و یاد حق معروض صاحب کشف و کبریات و اسرار  
 اگر صاحب نامه روزه و ادای شرائط شریف اند و بیرون بجای اند و

قطعه

قطعه

منقبت از هم

بگویند و اندر این تامل و آرزوی بی شائبه که باطن این اندیشه  
 در کمال خلوص و بی غایت و قریب به حلقه است و این است  
 بزرگوار که در هر قدم فی الکمال است و بهتر است فرموده که چنانچه از کلام الهی  
 بگذرد و این است که گفته اند آن مشعل و ذکر که با هر از نماز و روزه و غیره مشعل است  
 باید که مشعل می ماند و از لذت و مشیت است این است آن که گفته اند  
 می پزد اند و چنانچه می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد  
 پس خود را می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد  
 دل نمی خواست که لذت آن ذکر را که در مشیت است و این است که می پزد و می پزد  
 آشنای بدست الطایف الهی فکری در دلی ما اجابت که می پزد و می پزد  
 و آرد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد  
 و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد و می پزد



حاصل می شود و روزی که در آن کتب مستحب طهرت بخاک و گلاب  
 قرص رکعت اول خواندیم یک فرشته رحمت نوابی آورده و در وقت نماز  
 همچنین هر رکعت دوم پنجست دوم هر بار یک فرشته و یک فرشته ششم  
 دیگر که نزد پادشاه می فرستادند بکرمانت برگاه که هر دو طرف سلام دادیم  
 بتابع مطرز بطراز لالی و جواب اقرار قریبی سر به حاصل شد و ششم که چندی  
 برکات نذر نماز حاصل می شود و بعد نماز یک وظیفه که چند خبر و اوست هم بر او  
 اوست هفت بار در خواندن می آید و بعضی یکبار خواندن آن یک خبر و اوست  
 فرشته هفت طبقه پادشاه را خواند الهی آورده شش بار و نوبی پس که نذر نماز  
 و دیگر شش نوبت نوبی صلوات علیه و سلم جاریست اگر چه صاحب کشف  
 است اما از بعضی برکات و انوار شریفی معطل و بی بهره می ماند و بعد سلام  
 بعد از نماز هر روز در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز

محبت و محبت به نیت بهر کار او در منزل مقصود و عانا خود نیت بهر  
 مقصود و جان جان خود به نیت بهر راه او و ایم جان پیش خود باید کرد  
 به نیت بهر الله العظیم که شمس از جناب فیض تاب محبت پر و بسجده  
 عده سوال کردم که من تپ و حکم و متابعت حضرت محبوب سبحان و  
 اشعین میران محی الدین عبدالقادر صلا رحمته الله علیه هست یا نه فرمود که  
 در متابعت او نشان است باز سوال کردم که خدمت ایشان به طور معلوم  
 کوچه که یک روز وقت خواب قیلوله چشم بستم بام بسته بهر چار پائی افتاده بودم  
 که یک صورت بصورت انسانیه سید فام لباس سیاه عمامه پیش ما  
 ایستاده شد بعد بایستاد و پرسیدیم که تو کیستی او گفت که من  
 صورت من است که منم چگونه آمدی گفت که تو عمر شریف و جوان  
 در این حکم مادم که در نزد تو نماند است که منم هر چه منم



شکوه طایب شده اثر عزارت مرض تب و با اندام طایف و کثیر و در این  
کلید است دیگر بصورت مریضی ظاهر شد و چون حق تعالی بپای  
که تا کیست او گفت که من خادم حضرت خطیب الاشکاب است و این  
حضرت فیروز الدین کج شکر بستیم و مرا حکم شده است که در شب بابت  
مرض چند خدمت ایشان مانم تا در ای مخالف بیمار شود پس چون  
قدرت ایشان نرود ما و ملحد و وقت رختن مرض تب بمان صورت اولی  
بنا سوس سباه از پرده نیت ظاهر شد کفیم ترکتی گفت من بمان  
تیم است کفیم حال او خواست و گفت که حال او هرگز از شدت  
شدن شد و است کفیم که باین چند روز دیگر که از این ترغاب بسیار  
گفت که حال او بمان نیست که ستر باز او گفت که من بمان  
وقت من از تو تا در جاب گفت من نیست ازین سخن ای متفکر

سید محمد

[illegible]

*[Handwritten signature]*

فی فخرتہ ہو سکتی کہ اس کی طرف سے

*[Faint handwritten signature]*

100

میں نے پورے دل سے دعا کی کہ یہ سب کچھ جلد ہی ختم ہو جائے اور یہ سب کچھ

در مقام رسم برشکال از شکر و عسل و گلاب و روغن و صندل و صندل و صندل

رضی اللہ تعالیٰ عنہما در قمر کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والرحمة  
والهدى والرحمة  
والهدى والرحمة

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

این غمزه قصیده است و در مجموع غزل و غمزه و کلمات مورد استفاده

شب بستی شده فریاد می آید و می گویند: یا که از درد می آید

بسم الله الرحمن الرحيم

100

انجمن دولتی اقتصاد و معادن

100

100

[illegible]

[illegible]



اولی از اهل بیت ارفع او نه قدرت بزرگ دارند دست

بزرگوارند در وی دست و پایی را که بزرگوارند در وی دست و پایی را که

مرتب سید محمد عارف نور که از او است واقعا حضرت بزرگوارند

منه و این فخر و عظیم و اوست بزرگوارند

نست بعد از که حضرت سید محمد عارف حضرت بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

ما بعد از که ای بزرگوارند ای بزرگوارند

عظیم شمس الدین و الدین خواجہ معین الدین

دعوتِ حقیم و حقیر حقیم اید یاز گامی که میوقت قدم خود بسوی خلدن نفس آید

سیدان شرافت از سبب بیست و هفت قطب الانطاب فرید الدین گنج شکر

که در هر روز بر حقیقت واقف گردانید فرمودند که هر روز از فضل خان افغان

ساکنی شهر جالندهر که از بدعت مدبر و مدعی است با یاد آتشه ز

نشدت بعد سامی ظاهر و که امروز قصد شکار افکنی داریم اگر کسی

بستان و بی بی زین کرده نبوسد کفتم بهتر پس خانم را به معصیه

بران و دیگر سوار کرده و یک استبلین کرده پیش ما آورد و ما هم بران

سوار شده همراهش روان کشتیم بعد یک میل یا سیرای کم نماند

از شهر بیرون رفتیم و دیدیم که ناگاه با دشت مسخت غبار آلوده از پیش

روانست و با ما ملاحتی کردیم تا آنکه مر و احد از سبب نزدیکی با دشت



و کائنات خدای تعالی را که در هر روز

در جهان کائنات میگرداند و در هر روز

بر آن در هر روز و معلوم است که در هر روز

در هر روز و معلوم است که در هر روز

چند و چند و در هر روز و معلوم است که در هر روز

در هر روز و معلوم است که در هر روز

که در هر روز و معلوم است که در هر روز

در هر روز و معلوم است که در هر روز

حضرت شیخ قدس سره که در هر روز و معلوم است که در هر روز

در هر روز و معلوم است که در هر روز

در هر روز و معلوم است که در هر روز

از این جهت ما را در این روز در این حالت یافتند

که این مرد سخت اندکی در سبکی و روشی بود

و ما را در این روز دیدیم که مردم در اینجا بجا داشتند خود

و این یک شخص را پرسیدیم که این را ام مکان است او گفت که

این مکان است که فیما بین است و اما ما از شهر خارج

و ام است که ما از یک شهر از قریه بماند و ما را در خانه

و ما را در این شهر دیدیم که در این قدرت و توان بودیم

و ما را در این شهر دیدیم که در این قدرت و توان بودیم

و ما را در این شهر دیدیم که در این قدرت و توان بودیم

و ما را در این شهر دیدیم که در این قدرت و توان بودیم

و ما را در این شهر دیدیم که در این قدرت و توان بودیم

دست لونه کرم پنهان خاکلی میباید و چون بوی آن  
 بخواشد اگر بود زین بختش لونه و دست آسمان جلیش بود و در  
 که دین جای گرفته ایمم میان است زبان یادشاد که دستش  
 بارگاه بر خند بخت نواز و در مع شود تا درون جهان یادشاد  
 نقشم کشته نمیکند ای کرد کاو کن کرم از دستش علم و را تو را در  
 عمر جلد خویش را اندر کنه کرم کرده مع بر معده استغیر طایان ناست  
 دست از هم بر ایستاد العلیم و دایمی که حضرت پیر و کبیرا  
 اندرون شهر دولت خانه خندان خود و دایمی که ای بود و در  
 خانه خندان نه خود که معطل دولت همان خندان و  
 که بود و دایمی که ایستاد و دایمی که ایستاد

[illegible]

همین چنین است که هر که در این دنیا  
چیز بداند و در این غیر برقصید و پاک کردن  
و او پس از آنکه رفت بنی اله و نه از حاجت استخوان  
است و در دنیا که است او نشان است باز در دنیای  
نی الهی که هر روز که ای <sup>روز فلاح</sup> می بیند که  
همین چنین است که هر که در این دنیا  
چیز بداند و در این غیر برقصید و پاک کردن  
و او پس از آنکه رفت بنی اله و نه از حاجت استخوان  
است و در دنیا که است او نشان است باز در دنیای  
نی الهی که هر روز که ای <sup>روز فلاح</sup> می بیند که  
همین چنین است که هر که در این دنیا  
چیز بداند و در این غیر برقصید و پاک کردن  
و او پس از آنکه رفت بنی اله و نه از حاجت استخوان  
است و در دنیا که است او نشان است باز در دنیای  
نی الهی که هر روز که ای <sup>روز فلاح</sup> می بیند که

[illegible]

و انچه است زنده بود سر زنده

کسانه شده و وقت گذشت

به زبان شده و من گفتم

چیز دیگر به این است و ال صاجه

در این شان بزرگ می باشد

و این است به واسطه العظیم

قال السعده و این در

که پیش قبلیت و این است

نفس سر و این است

است الی و این است

و این است و این است

مردم بسیار یک میل و پیری کم و پیش است و نظر بود از آنست  
که این شهر را که در که امروز بخت فلان کاری بوقت جوی زنده  
بودم نگاه که در نظر بر کردیم ناگاه بقدرت الهی در اثناء راه  
پیری در یک چشم من افتاد و در نال گشتم بر چند چشم ایدست مالیک  
که بر پروان نامد و بشد ملک چشم دوم نیز غبار آلوده و در من گشتم  
بسیار اظهار و از راه رفتن عاجز و پیرشان شدم و فکر در دلم افتاد که  
اگر خدا نخواسته باشد ما بنیاد شوم که ام کس مدد کار و غمخوار حال شکنند  
بال من خواهد شد باز در دل کردم که اگر امروز در وقت حودین  
حالت بر ملاک تطیب الاقطاب شیخ المصباح و اولیای شیخ غلام  
الحق بنیاده الی الله بر دوام الله اقبالهم مدد و دستگیری این مستمند  
و حق است که در وقت حودین و در وقت حودین و در وقت حودین



و ملک این عالمی عمارت و دیوار و ستون و کمرها و گنبد و کلاه  
بیارک انحضرت چون عاقبت عذاب بدوی است و چون  
انداخت و فرمود که بگریه عصاب ماوردی نماندم بر خیمه ایست  
با دیده در آلم بر عصاب گرفته قدم بر قدم انحضرت رضی الله تعالی عنده  
ندم و بکویت بر دوستان خود را می نماندم و گاهی بطرف حاکم  
چنان آرای انحضرت رضی الله تعالی عنده نظری کردم که در میان  
و صورت اصیل خود هیچ بختی و داندی و سحر حق بیاورد و مانند  
بکشتاب زود بهر خود رسد و نگاه برفت و بد چون  
بچون بکشتاب بر آید زود با موج گوناگون بر آید و باطل از راه  
در عصاره دست این عاقل و درست برفت و چون برفت و  
در چشم زود بهر بخت است و صورت و بخت

[illegible]

۸۹  
در موضع انجمن حضرت بر سر سفره ای اندوختن لکون  
در میان این کثرت و در میان قوم افغانان و طالبان و در میان  
و بیرون آن و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
و در میان این کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
سنداخته اند نیز است آن موضع را و کفاری و کواکب کروی آن  
ان کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
و در میان این کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
افغانان را کسر و در کابریه و کفاری و کواکب کروی آن  
که از عید طلوع است این کرم اقصی لری الی انوار  
که در میان این کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
که در میان این کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از  
که در میان این کثرت و در میان طایفه که بین انجم الدیام احدی از

[illegible]

عبداللہ المؤمن بن علی بن ابی طالب  
بنی ہاشم بن عبدمنان بن قریظ بن  
کعب بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن  
نضیر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدنی بن  
ادنان بن شمس بن عدنان بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن

بنی ہاشم بن عبدمنان بن قریظ بن  
کعب بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن  
نضیر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدنی بن  
ادنان بن شمس بن عدنان بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن

بنی ہاشم بن عبدمنان بن قریظ بن  
کعب بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن  
نضیر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدنی بن  
ادنان بن شمس بن عدنان بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن

بنی ہاشم بن عبدمنان بن قریظ بن  
کعب بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن  
نضیر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدنی بن  
ادنان بن شمس بن عدنان بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن  
خزیمہ بن معدی قریظ بن کنانہ بن

[illegible]

تسلیم و سیر و پناه خود به تسلیم و سیر و پناه خود  
قدم نزد مایان آمده بهر یک است و مایان  
یک اندیش و خوف او شان از حرکت و گفتگوی چون نقش موار شیم  
پس بعد یک نیم ساعت ناچری کم و بیش آن سواران طویان سرگرم  
دار چوب راست پس و پیش زید و بالایی دیده چون درخت زرد  
و دیده رفتند میان شهر خلطه حقیقه کوپان و مایان  
در کافه و جوانان نیم و عاقبت در شهر و مایان  
بجول دولت و ظرافت و سوسه آنحضرت یعنی الله تعالی و مایان  
بجستیم تا کویت و مایان شده بود در وقت فراغت و مایان  
مما باشد پس و مایان و مایان و مایان و مایان

همراه خود میآورد و خود را درین عذاب بارگاه میگذارد و در پیشگاه پادشاه  
از دستای گرد و در دروازه شلالتی میگذرد و یک بار در لایق وضع می  
بست نماید و اتمام باشد و مکان شهرت است این از که در هر دو اسط  
بلر و خوف کفره و جبهه مسوای بار و مرور در خانه تا خود را بسته خود  
است و اشیاء بنیاسته خاکی در داخل و بسته که از خانه بیرون و آخرت  
در پیشگاه از مقبره بر فقیر رسیده که گدای بار و در پیشگاه  
آمران و عین کردم که یک بار هم بدست نیامده فرمود که در بار و در پیشگاه  
یکی را از دست گیرید و دیگر را بالا گرفته بخواید متصل این سخن دیگر از دست  
قطر جریان خود فرمودند که گشت در رستان از دست رسد و در  
پادشاه و بی ادای خود و او محمد سعید را گفتیم که کجیم و او زیر بر آورد و در  
در در پیشگاه از دست آن بر پشت ما سر ما بگو تا بعد از پشت ما سر  
ما سر ما بگو تا بعد از پشت ما سر ما بگو تا بعد از پشت ما سر



[illegible]

شماره خوریده نیز با اندامیم و بر هر جسم شده چنان خوش بارانم  
کردم شب یک چشم چون یک چشم افتاب از چشم غنچه نظر بر کرده و  
در تمام عمر خود چشمها با چنان خواب شیرین دیده است بعد از این همه سالها  
نیت رخصت مقرر نظر از سعادت آید از بارگاه و کس استباه حضرت  
رفی اندک حاضر پرشیده بخیر دعایت بخانه خود باز رسیدم هزاران نفر از شما  
حق محل خانه بجا آوردم اعدوی التوفیق و موغلی کل سیه قدیر است گری  
فرومای که با شیشه مبتلا اندر ملا دست زن با صدق دل در دامن مرد خدا  
باشش از خدمتش اوز و شبان با صدق دل تایابی دولت  
ایم و غرض از خدمت بر نیک و بد باید نمودم ای ای ما که مایه ی دنیا  
در دنیا نیست و جاه و غنا نیست هو الله العظیم یکشخصه سید پاک  
پیش این فقیر بر فقیر فعل کرد که از دست او نیز یک خان مرحوم خود را  
دعا بر سبط جلاله صدیق یک نامی حاکم قصه نور علی بنده بنود و اول اصل

یادداشت

آنکه سیدنا کبیر علیه السلام در میان جمع است و به تامل از او میطلبید پس آن  
سید پیر الهی بارشده بنمایه کتاب حضرت پیر و شکر دینی الهی باشد  
عند آید و عرض کرد که حضرت ایشان خود قدم رکبه نموده آن حاکم را بر  
داکله داشت آئیم و معانی را تا دان که از تنقیر میطلبند اگر او کفایت حضرت  
ایشان از فیلی آئیم و زرتاوان باز آید و دست بردارد عین کرم و در  
باشند و از مصیبت نجه عالم اسلام می یابم پس حضرت پیر و شکر دینی الهی  
همراه آن حمید تر و حاکم رفتند و آن حاکم بدست آن حضرت رضی الله تعالی  
عنه را دیده گفت که بعضی مردمان سفارش نامی آرند معاملت حکام بگو  
که از شد می نمود آنحضرت رضی الله تعالی عنه این سخن شنیده بر حاکم  
بیروالت خانه خود رونق افزا شدند و شب در میان افتاد که آید یک  
آن حاکم کنون طالع را طلبیده بقیه شدید در آورده و نیم هزار روید تا  
منور کرد معاملت از گرفتار او را از حکومت آن خصم مغرور ساخت

نمود او آرد دشت کجاست عزت کرده آری قول حضرت عارف کامل  
 اللسان مصطفی الدین شیخ سعدی ششم از سوره قدس سوره مدثرین باب است  
 هر که خلق خدا را بیاورد و مال مخلوقی بدست آید خدا همان مخلوق را بر  
 کمر او نهاد و از مغزش برآورد و در وی الوهیت و بهر علی کل شیء و قدر  
 لیکن اولیای این دقت که هستند مختار رب القدر کنند و چون  
 در ملک او یکی را خلاص دگر را اسیر الهی به پاگان مقبول خویش فضل  
 با کرام لطف کثیر بخش و بخش زیر علم کنان و عبان من بس  
 سوره المد العظیم ششم در موسم زمستان حضرت پیر سید رضا  
 علیه السلام میفرمود خدایان ابدون جره استر استخوانه بودند و این فقیر  
 بخدمت سعادت اندوز بود فرمودند که بر کناره جوی آب روان کن  
 نج میست ایستاده ای میاندازد آباد باید که دوازده شب قریب لباس  
 گرم و پشمین که میستند که نصیبت ماست حافظ نظر فرمود بر جره آمد

[illegible]

[illegible]

مخاطب خدایم بر جان خوشی و بینم چه کنی که

اندک عافیت در این دنیاست و بیشتر در بهشت و در این دنیا

انگشت زنی اندک عافیت و بیشتر در بهشت و در این دنیا

و در خود در کشید و این صاب خایه و بیار و من کردی که

بر کف دستم مبارک است و در این دنیا و در این دنیا

و بر کف دستم مبارک است و در این دنیا و در این دنیا

بالجمله و در دنیا تا دم حیات و در این دنیا و در این دنیا

و دیگر بایستی به نام جناب علی اکبر است و در این دنیا

اشن آمدی و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

حضرت سید الشهدا را در بیدار کردن بگویم زودتر بیدار شد  
 و فرمود: ای سید الشهدا! بگو که چه بود از جنگ با کسین و حسن و زین  
 و کرب و بزر و زین جان باو نشان بگو و بگو که در ایام  
 انحراف بر دشت کربلا ای سید الشهدا! که امروز ما را در سجده  
 و سجده و گاه و بگاه وقت نماز از یک سید انحراف بگو ای سید  
 الشهدا! که در ایام انحراف و در وقت سجده و در وقت نماز  
 فرمودند انحراف را و در وقت نماز فرمودند که این کس هم بیدار است  
 یکی از اصحاب و من که در کربلا حضرت قمره خاتون کسم بود بیدار شد  
 و فرمود: ای سید الشهدا! که در کربلا کسین و حسن و زین  
 و کرب و بزر و زین جان باو نشان بگو و بگو که در ایام  
 انحراف بر دشت کربلا ای سید الشهدا! که امروز ما را در سجده  
 و سجده و گاه و بگاه وقت نماز از یک سید انحراف بگو ای سید  
 الشهدا! که در ایام انحراف و در وقت سجده و در وقت نماز  
 فرمودند انحراف را و در وقت نماز فرمودند که این کس هم بیدار است  
 یکی از اصحاب و من که در کربلا حضرت قمره خاتون کسم بود بیدار شد  
 و فرمود: ای سید الشهدا! که در کربلا کسین و حسن و زین  
 و کرب و بزر و زین جان باو نشان بگو و بگو که در ایام  
 انحراف بر دشت کربلا ای سید الشهدا! که امروز ما را در سجده  
 و سجده و گاه و بگاه وقت نماز از یک سید انحراف بگو ای سید  
 الشهدا! که در ایام انحراف و در وقت سجده و در وقت نماز  
 فرمودند انحراف را و در وقت نماز فرمودند که این کس هم بیدار است



تغیوت یعنی ایامد قانع می شود و آنها پس از آنکه از این غیبت بفرایند  
میوه بیدار نمیکند شمع برای حضرت ایشان از در حاکم ملت  
بجنان باقی است بدین فائده خوانده هیچ غرض در آید پس این  
رضی الله تعالی بر آن میوه فائده خوانده یکی از خادمان و اولاد  
و توکی که از دیون در بیرون آن مسجد که سقف کتیبه داشت  
و نیز خط و راهت آن در ایوانهای و حجره تا بشارت بخت  
و در آن ایوانها و حجره ها اکثر مردم حلقه بند و نشیندگان از قیام  
سکونت روزی برای ملت با خود می آمدند و در روز جمعه  
همیشه در آنجا از خرید و فروخت قرآن مجید یاد داشتند و  
برای ویاضا و الام و نیزه اقسام و سیاهی و ذوات و غیره  
طالب علمی و نشیندگان می آمدند و در یک کشتی آن

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰  
از پیش این فکر و غیره هرگز در دلم و یکم که  
بهار بهار و آسمان و حیرت آن دست بیت بیت  
و دانه دانه مانند بودای دانه کان بوخت و دشت بوخت  
در خانه شدم و در خانه خود دست که علاوه بر آن یک  
بزرگ و آفتی ملک و یکمین لایق گردیده که امید زنگالی  
و آن است چرا که در دست خورشیدم اول یک لایق  
خود را که آمده مرا میگرد و من هر بیت مولودم  
و ترسان و افتان و خیزان و خراب و گشای میگردم تا  
کیم است بعد از این و لاخص خشتی از پاره غیب  
مختار یکی از دو حالت خالی و بدست و یک لایق  
بروز کمال آفتی سوزان نرودن آمده می شنید

100

*John H. Williams*

1940

بسم الله الرحمن الرحيم

*(Signature)*

کرم حیات و رفعت و غایت و غایت و غایت

تاریخ فتح و غلبه امیر کبیر

سنة ١٢٨٠ هـ

مبدل جان شریف و در آغوش از بلا سرور

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

حضرت عالیجناب حضرت مولانا ابوالکلام آزاد

九

این کارها در هیچ مکان این قدر بقر و فقر شریف  
 در این فرجه نبود و چشمه عظمی و طهارت  
 در این شایسته نبود و حجت و فقر و فقر و فقر  
 آن رفیق سوراخ را سوراخ و سوراخ کرد  
 این شک و تردید است بر این که در این طایفه  
 هم آمده این فقر و فقر را همراه خود آورده و فقر  
 حضرت بر سر سید رحی اللہ تعالیٰ عنہ قدم بر سر سید و بر  
 این فقر و فقر عرض احوال مشکوک است  
 معنی این فقر و فقر است و در این فقر  
 فقر و فقر است و فقر و فقر است  
 فقر و فقر است و فقر و فقر است

[illegible]

رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد اداری نماز و سب و سجده  
بودند و این فقیر بر تقصیر انقباس از نور و سعادت  
مسرحی بذر ابو خذمت قبس آنحضرت را می‌اللہ  
تعالیٰ عنہ کر عین و نظر تعلیمات و شهادت بابر  
ایمی بودند و میگردد ناگاه آنحضرت را می‌اللہ تعالیٰ عنہ  
از راه عده نوازی و عسکرام بر روی باین فقیر بر تقصیر  
فرمودند که دل شما فرزند را میخواسته باشد اندر این خاکش  
چشم باز فرزند که این شرم چیست چرا سخن عیلموی  
عصا کردم که جبری بخواند و جبری نمی‌خواند باز فرمودند  
فرمودند بخواند بهر چیست باز عرض کردم که اگر حق می‌باشد  
و حکم حقش و بمن قصه حضرت قتله سیر و در غر و دیکت



بگویند که این عالم را چه میسر است  
نهش بدو دنیا و آخرت را چه میسر است  
الله بگوید که من گفتم این است سبب بر این  
شبان به برگاهم ازین بر سر هر خانه منور باد  
نظر کرده ای آمدن دل سر و منور و باز در جهان میروید  
فرمودند که فقط هیچ نیت و کوشش خام است که در باره  
خیر و شرف و رونق و آبادی عالم دنیا و دین دنیا  
و بعد از این و بعد از این است پس این روزی این کار  
حالی خدای در رحمت اینک خیرت میرسد شکر حق الله را  
که از قلم حق سبحانک یاد کردی از این که خیرت میرسد  
حق سبحانک را در دل خود ثبت کنی و حق سبحانک را

[illegible]

کتابخانه

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

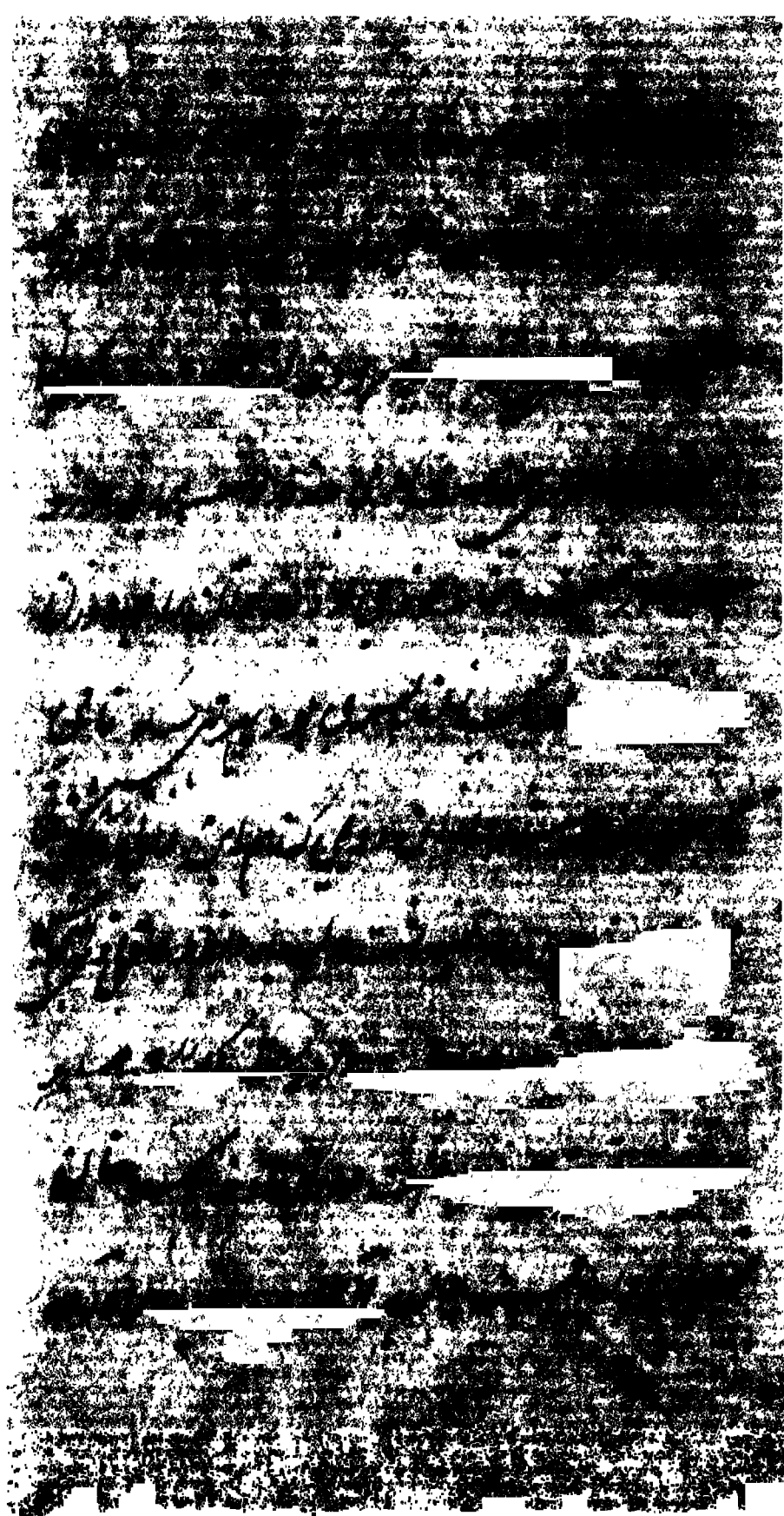
مکتب

مکتب

مکتب

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



کورانی مکتوبی خنداری طلبید و لیسور التجار متجدد سیران کا فخر  
 بر تقدیر عمر و حال پروردگار و کمال سیران خنداری کا فخر  
 کورانی مکتوبی خنداری طلبید و لیسور التجار متجدد سیران کا فخر  
 بر تقدیر عمر و حال پروردگار و کمال سیران خنداری کا فخر





1. The first part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

2. The second part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

3. The third part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

4. The fourth part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

5. The fifth part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

6. The sixth part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

7. The seventh part of the document is a letter from the President of the United States to the Congress, dated January 3, 1863. It is a very important document, as it contains the President's message to the Congress, and is a very important document, as it contains the President's message to the Congress.

مردم را بدو و مملکتی خود سپید را از خود و مملکت  
 خود ببرد و مردم که به تربیت و عین مدد بران شما  
 خدمت مملکتی باشند و دلق او را و دلق ما مملکت خود را

بر مردم و مملکتی عین مملکت خود را و مملکت خود  
 مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

آن که مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی مملکتی

[illegible]

[illegible]

این بر تقصیر لایحق نشسته بعد از نام لبسای چشم و تقویر  
 این است منت و سزاوار است بفرموده حق که در  
 حکومت بر دشمنان و غیره و کما علمه را حدیث است  
 حاوی بنده است اگر ایمان و محبت و مفاصبت و محبت  
 دای از زوالش و کما علمه و تقویر و نام بعد از سر کماله  
 بدین بخش طبعیت و خیم العاقبت و تقویر و محبت  
 در استغفار و خوان و مسکون است این بار را بعد از اردو و  
 شوی به از السلام و بارگاه عالم استاه حضرت بر دست  
 رضی الله تعالی عنه که در سید عبد محبت است و بر کلمات  
 سرمدی و وجهان است و کما علمه و تقویر و محبت

[illegible]

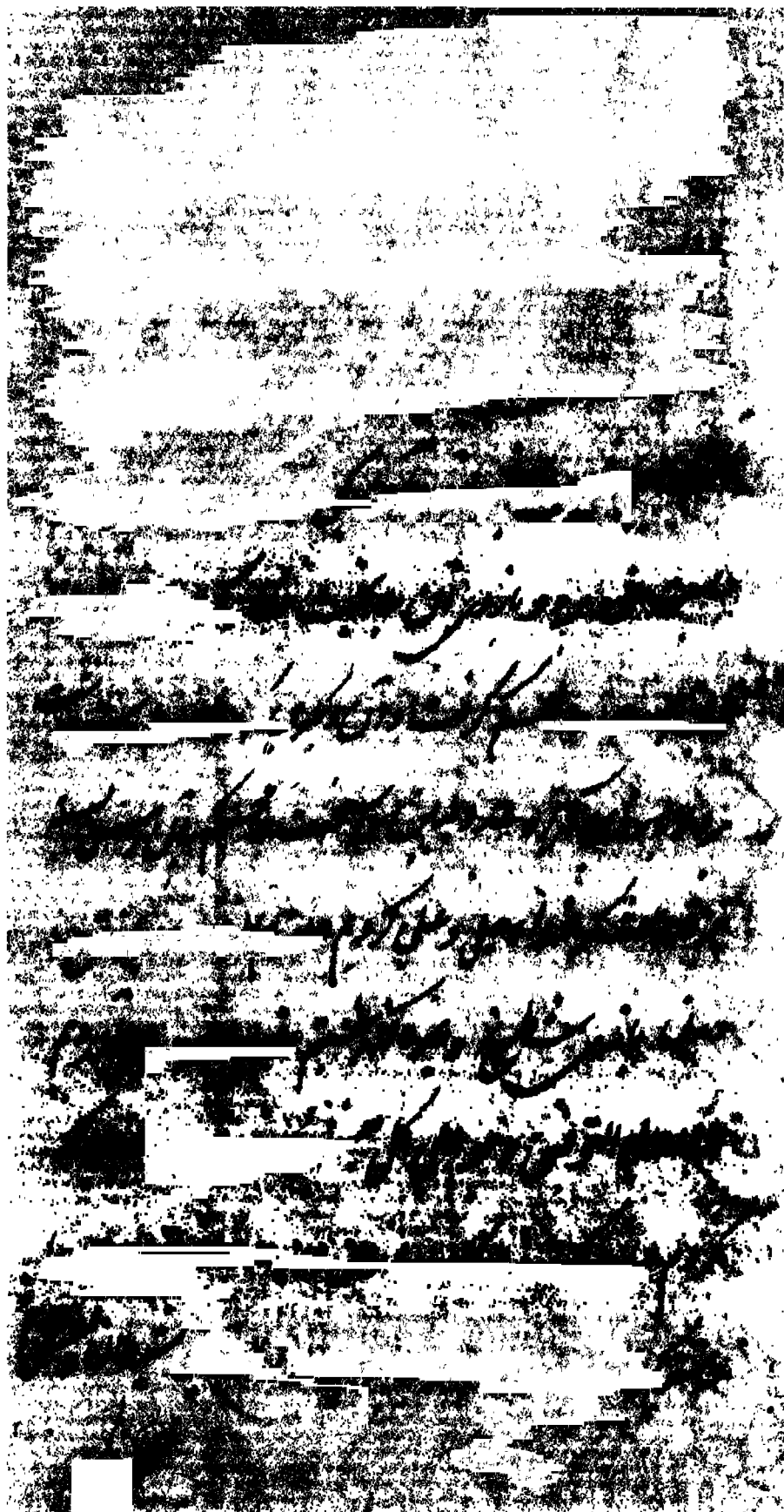
۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





Handwritten text in a small box at the top left.

Handwritten text in the upper section of the page.

Handwritten text in the lower section of the page.

Handwritten text at the bottom of the page.

[illegible]

[illegible]

در این مردم شکر از هر سکرده باشد چنانکه گفته معلوم کردیم این  
 که در این راه چنانکه پیشتر در این دروغی دیگر در صورت مردم  
 که در این است و دیگر در این مردم از یک شکر بی بیرون رفیع بیابا  
 و دیگر در این است که از سکرده روز خوشی و غم و در این  
 سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم  
 بسته است و از این شخص دیگر در این مردم از این مردم  
 و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم  
 بر این سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم  
 این مردم از این سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم  
 و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم  
 و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم و در این سکرده از غم



[illegible]

Handwritten text in Persian script, heavily obscured by noise and blacked-out sections. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines. The script is cursive and appears to be from a historical document. The blacked-out sections are rectangular and cover significant portions of the text, particularly in the upper and lower halves of the page. The remaining visible text is fragmented and difficult to decipher due to the high level of noise and the extent of the redactions.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

[illegible]

بر آنست که زنت را که در کتب

معاذ الله

حرف ایشان همه که در کتب

بکمال دین دارم در کتب

در تمام سخن زینم فرمود که

میر شهاب علم غنی از مذله پس

کتاب مفصل و مطلقه اصول

خبر بود بر پیشانی ازین

سخن و سخن زیارت

نارسم مگر گفت در قمار

مکتب و از شش به قول مردم بر آنکه بحسب محصلی است  
برداشت بر آن و بگوید آن که در آن شش به اول  
و کت گشتی حرم آینه است تو کل ترغوت آن ذو القوة المنین  
برده بر آن قافله روانه شدیم بر ماه نه از خانه بیرون روانی  
راه گرفتیم قدم بر آینه جان حالت رویداد بر آنکه کسی قدم  
را برداشته بشنوی منته جانیه و دو سه سیم بر نیاید  
از خانه رفته می نشینیم دور از شیشه تا مردم قافله در پس  
ما با سلامی میشت بهمن حالت طی دور دراز نه از شیشه  
جانیه بر قصبه گیسو امیکه و دور زده سی کتر کم زیاد می  
محصول فیض انوار لا مع النور رسیدیم در کسسان محصلون معاشه  
و کفرت نه شکره سعادتمند و شکره باب شدند و فتنه  
این احقر معاشه فرمودند به ما اثر فاضل جالنده در  
نقطه بر تو بسیار بود بفضل المیزان محصل شد این هم  
محصل خواهد شد در آخرت این احقر را طلبیده  
محصل شد شرف سافه بسبب نهند این خوند  
محصل شد بر این المیزان علی و ملک و مایه شاد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين

الحمد لله الذي جعل في خلقه  
مناجاة لكل محتاج  
والتوسل إلى ربه  
بأهل بيته الطيبين الطاهرين  
أفضل وسيلة  
لإشباع حاجته  
والتقرب إليه

والتوسل إلى ربه  
بأهل بيته الطيبين الطاهرين  
أفضل وسيلة  
لإشباع حاجته  
والتقرب إليه  
والتوسل إلى ربه  
بأهل بيته الطيبين الطاهرين  
أفضل وسيلة  
لإشباع حاجته  
والتقرب إليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

و الصلاه على سيدنا محمد

و آله الطيبين الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين





1991-1992

محمد علی محمدی

مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲

*[Handwritten signature]*

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس ششم و روزنامه عوامی و اخبار غنی و...

کتابخانه و مرکز اسناد و اطلاع رسانی

مجلس شورای ملی

مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲

در این کتاب که در این کتابخانه است

مجلس شورای اسلامی

پس روز فردا بعد از نماز...

بر نامت آنحضرت رضی الله عنک از دهان من بیرون  
جای تو بعد از من بیست و یکمین است ای پادشاه عالم  
خانم جم چهار دیواریست و خانم موم سعد زن و فرزند آن همه بیگم  
رضی الله عنک بعد از تو آنحضرت رضی الله عنک برای عیادت نماید  
حیاتی زینست که متصل قلع مذکور بطرف مغرب تا حال آباد و قریب

معه جماعت طالب علمان و شاعران تاهمت شدن تمام عبادت  
آنجایی سکونت شب و روز در آن طبع پذیرفته بود و آنروز آنحضرت  
رضی الله عنک بعد از پیشین بکشت دیدن عیادت آنجایی نماید  
بقعه و غیره اینها را آنجایی که در میان علمای آنست تمام

میرزا محمد علی...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

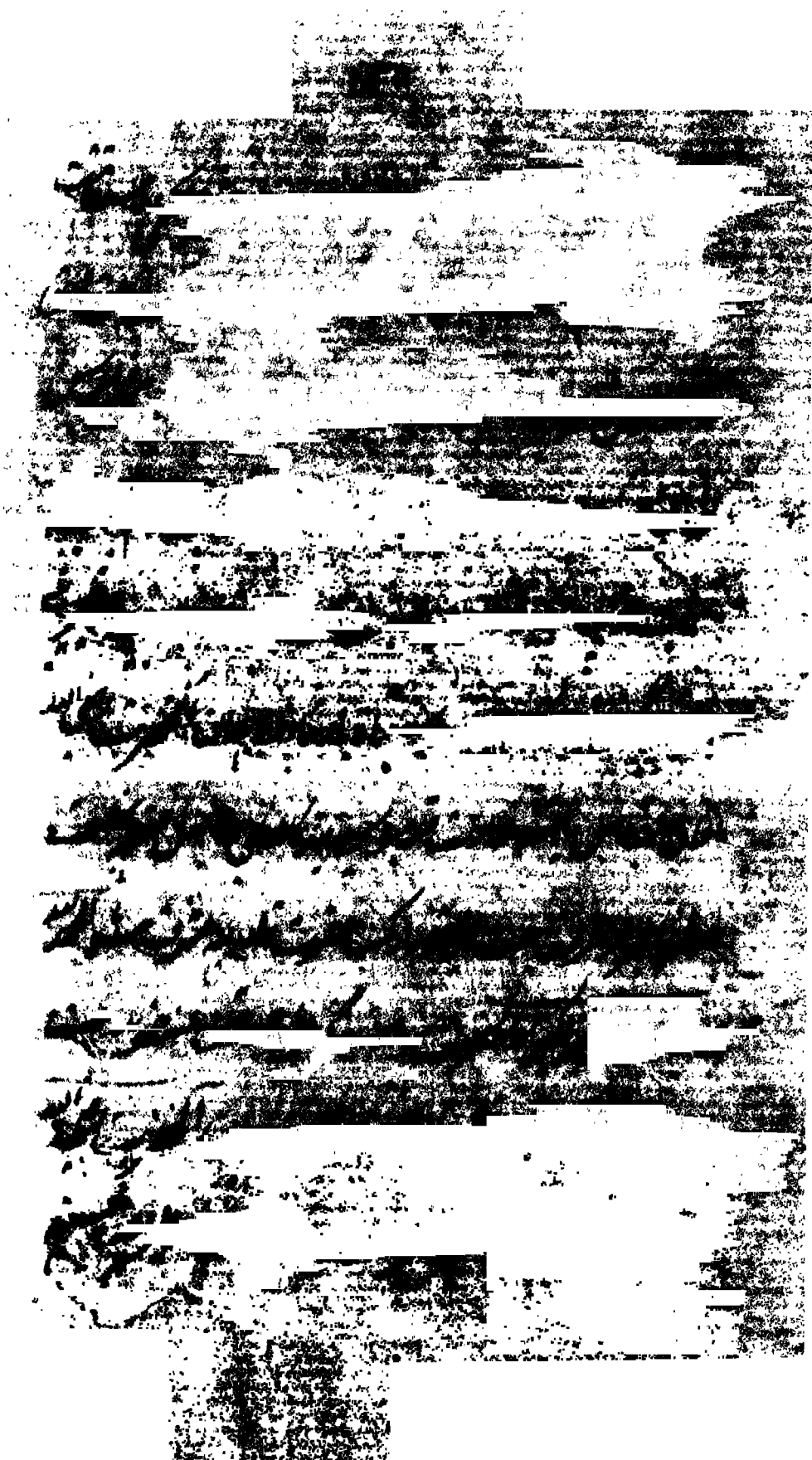
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

[illegible]



کلیں کہ میں جو خوشیوں میں نہانے کیلئے رہتا ہوں وہی وہی  
سرخ و سبز صورت نکلتا ہے اور وہی وہی

سعد بن زکانه در روز شنبه نزد امیرمؤمنان علیه السلام حاضر شد و گفت ای امام من

ورود واری که اگر از طریق خستید طریق فایده بخشای

این و کوه شقیق بی اسم چرا که حضرت عیسیٰ (علیه السلام) از آنجا آمد

جلالة راحة الله عليهم وصحت طب الاطباء على من اصابه

بسم الله الرحمن الرحيم

والتبرع به من و منتهى ما في الدنيا

100

[illegible]



[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

14

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[Redacted line]

[illegible]

در حق خود را در ملک و کسب از حق و در خدمت  
کدام دولت می آید و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
می آید و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
حالت و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
معلم نشو و مدار آن آنوقت رخصت الله تعالی و آن بفرموده  
نام اندرون خود رخصت کند و کسب کند و کسب کند  
کسب کند و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
رخصت کرد و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
محتاج دارد و عباد و بزرگان و کسب کند و کسب کند  
داده و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
کسب کند و کسب کند و کسب کند و کسب کند  
کسب کند و کسب کند و کسب کند و کسب کند

و چون که سوار شد بر اسب خود و رفت به جانب لشکر که بیرون بودند  
 و چون رسید گفت که ای حافظ سلام بخوان بر و سبکدوش و فرمود  
 بر شاهان و حافظ و هم سبکدوش و فرمود بخوان بر الله اعلم  
 و چون آمد به باغ و رفت به درخت فرمود حاجت ببرد و درخت شکست  
 و خوردند از این میوه و این میوه درخت شکست و خوردند از این  
 و چون که سوار شد بر اسب خود و رفت به جانب لشکر که بیرون بودند  
 و چون رسید گفت که ای حافظ سلام بخوان بر و سبکدوش و فرمود  
 بر شاهان و حافظ و هم سبکدوش و فرمود بخوان بر الله اعلم  
 و چون آمد به باغ و رفت به درخت فرمود حاجت ببرد و درخت شکست  
 و خوردند از این میوه و این میوه درخت شکست و خوردند از این  
 و چون که سوار شد بر اسب خود و رفت به جانب لشکر که بیرون بودند  
 و چون رسید گفت که ای حافظ سلام بخوان بر و سبکدوش و فرمود  
 بر شاهان و حافظ و هم سبکدوش و فرمود بخوان بر الله اعلم  
 و چون آمد به باغ و رفت به درخت فرمود حاجت ببرد و درخت شکست  
 و خوردند از این میوه و این میوه درخت شکست و خوردند از این

[illegible]



مستطاب من و منتهی انوار کماله

یوسف و یوسفی که در کتب معتبره

مردود و از طرفت او تمام زلفی

نیکو کاران و جفا کاران و منتهی

و حسن و بد و نیک و بد و منتهی

و حسن و بد و نیک و بد و منتهی

نیکو کاران و جفا کاران و منتهی

و حسن و بد و نیک و بد و منتهی

نیکو کاران و جفا کاران و منتهی

و حسن و بد و نیک و بد و منتهی

نیکو کاران و جفا کاران و منتهی





در صورتی که در این روزها در میان شماست که

کاشانه و در این روزها که در میان شماست که

در صورتی که در این روزها در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

در این روزها که در میان شماست که

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

و در این میان هر چه که در این کتاب است

باز گفت ای کاش از برادرم در این مورد خبر داشتم  
بفرمایید چه خبر است و فکری که در این باره داشتم  
و شب که در خواب دیدم خود را در این راه  
نمی بینم و خود را که در این راه  
برگشت زنی از وی خواست عروسی نماید و در این راه  
داده بود و در این راه  
و گفت که این خبر را شنیده بودم و در این راه  
که در این راه و در این راه  
بر آنکه در این راه  
نه شنیده ام و در این راه  
به این راه که در این راه

[illegible]

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Handwritten text in the upper middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text in the middle section of the page.

Handwritten text at the bottom of the page, possibly a signature or footer.



سجده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر هذا الاجتماع

الذي هو من أهم الاجتماعات

التي تعقد في هذا الشأن

وكانت له أهمية كبيرة

في مجال العمل الوطني

وتمت بحسن وتمام

وتحت إشراف السيد

الأمين العام

والله اعلم بالصواب

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد

و در این روز چنانچه چشمه است صفا باشد



استغفر و در حق کل شئی قدر نطوعه فداست که شود  
سهر فرزند زانجا بی جنبش کز بی نیاز فداست که شود  
مرد حق اختیار فداست بود و حق را طرز معرفت که شود  
بوالله اعلم بکشف نفس الهی که در حق طریقه تقصیر بود  
اکثر باطل سمع الکار میکرد و سخنان باطنیه میگفت  
و از سمع و باطل آن لغت بسیار میرفت و در حق حقان  
صوری بجایش روید که شنبلی سمع و طیف در حق صرا  
باطل آن در گرفت و اکثر در بجایش صوفی باطل سمع حاضر  
و در حق شفیق می دانند و نفس صفا و حق را  
در در نظر حق است و در حق حق است

کمالی

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

کتابت شد در روز ۱۲/۱۲/۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه عمومی مسجد اعظم کربلا

[illegible]

میرزا حسن علی خان قزوینی و کوثری عذر آن شریف است

مستوفی در این شهر و در این طبعه و در این خانه و در این وقت

عزیز و محترم ہونے کے ساتھ ساتھ ایک نیک و صالحہ شخصیت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سید علی حسینی کاشانی کاتب و مدرس و صاحب کتب

حاکم است بر عفت و کثرت فقر اللہ تعالیٰ علیہم  
 رحمہم سبقتی از نشسته باشند گوید و شخصی دیگر چنین خبر شنید و بعد  
 از یکس صوفیان آمده بجانب مجلس معشوقین علی شریعتی  
 نشینانست بجا آورده و در میان مردم مجلس نشینان  
 بعد خطبه و سخن کردند که با حضرت فقید امر عالی خود میرزا  
 یکم که از آن بزرگوار است که در آن مجلس بود است  
 نوازش آن سنان بکثرت ایستاد و غرض از آن آغاز شد و هم  
 بر لقمه باشد که آنحضرت از اللہ تعالیٰ مشرک است که در مجلس  
 معرفت اکثر فقیران و بزرگس و وجود روحان مجلس نشینان انداختند  
 و از حضرت فدا گشتند و کردند بعد که بعد خطبه کردند و بعد از آن  
 ظهور و پراشیدند و در آن مجلس در آن مجلس نشینان و فقیران



در بیان احوال کل شیخ و تلامذات و جمیع موالی  
 و محبت مخصوصه و محبت حق - سماعت عشق  
 عشاق حق - سماعت محبوبستان حق - سماعت آدم و کائنات  
 سماعت آدم و بحر الوارث - سماعت آدم و معرفت کردگار - سماعت آدم و عشق  
 سماعت لذت کمال عشق - سماعت آدم و شوق عشق - سماعت آدم و نوست  
 سماعت آدم و نوست بدین - سماعت آدم و منزل عشق حق  
 سماعت آدم و سنجش حق - سماعت آدم و ماری گران - سماعت آدم  
 مقصد انوار - سماعت شرف متعالی - سماعت آدم و شوق  
 عشق - سماعت آدم و شوق الهی - سماعت آدم و شوق الهی  
 بر سر دوش - سماعت و شوق الهی - سماعت آدم و شوق  
 بر سر دوش - سماعت و شوق الهی - سماعت آدم و شوق

